

منازل الآخرة يا:

داستانهای از سفر آخرت

تالیف حمزه المحدثین الحاج شیخ عباس القمطی

منازل الأعمدة

مطالعة الفخر

تأليف محمد شرف المحدثين الحاج شيخ عباس العمى طاب

« بسم الله الرحمن الرحيم »

قال رسول الله ص (واعلموا انكم عن قليل راحلون و الى الله صائرون و لا يغني عنكم هنالك الا صالح عمل قدمتموه او حسن ثواب اخرتموه انكم انما تقدمون على ما قدمتم و تجاوزون على ما اسلفتم فلا يخذعكم زخاف دنيا دنية عن مراتب جنات عليّة)



(بسم الله الرحمن الرحيم)



الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطاهرين - و بعد چنين گوید ابن فقير بى بضاعت و متمسك باحاديث اهلبيت رسالت ع عباس بن محمد رضا القمى ختم الله له بالحسنى و السعادة كه عقل و نقل حكمه ميکنند شخصيكه عزم سفرى نمود بايست زاد و توشه براى سفر خود مهيا كند بقدرى كه در آن سفر بكار است آنوقت سفر كند پس بنا بر اين سفر آخرت كه مارا در پيش است و هيچوجه چاره و گريزى ار آن نيست سزاوارتر است بزاد و توشه چنانكه روايت شده وقتى جناب ابوذر غفارى (رض) بمكة معظمه مشرف شد پس ابستاد نزد در كهبه و ندا كرد مردمى را كه براى حج ار اقطاع عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند

نصیحت ابوذر مردم را -۴-

فرمود: ایها الناس؛ منم جندت بن سکن غفاری، منم خیر خواه شما و مهربان بر شما؛ بسوی من آئید. مردم از اطراف دور او جمع گشتند فرمود ای مردم هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود هر آینه از زاد و توشه برای خود برگیرد بحدینکه در آن سفر لازم دارد و چاره از آن ندارد پس هرگاه چنین است سفر آخرت سزاوارتر است بزاد و توشه برای آن؛ پس مردی برخاست و گفت پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر؛ فرمود: «حج حجة لعظام الامور وُسم يوماً لزجرة النشور و صل رکعتین فی سواد اللیل لو حشة القبور الخیر». و حضرت امام حسن مجتبیٰ در مرض ارتحال خود جنادة بن ابی امیه را که موعظه فرمود اول چیزیکه باو فرمود این بود «استعد لسفرك و حصل زادك قبل حلول اجلك» یعنی مہیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما بلکه چون سفر آخرت سفریست بعید و هولناک و منزلهای سخت و عقبات شدید و جاهای دشوار دارد محتاجست بزاد و توشه بسیار که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود. چنانکه روایت شده حضرت امیر المؤمنین ع در هر شب هنگامی که مردم بخوابگاه خود میرفتند صدای نازنینش بلند میشد بحدی که میشنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و

کسان که همسایه مسجد بودند میفرمود « تَجَهَّزُوا تَزَوُّدُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ » یعنی آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید خدا شمارا رحمت کند همانا منادی مرگ ندای الرحیل در میان شما در داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالیکه با خود داشته باشید زاد و توشه از اعمال صالحه پس بدرستی که در جلو شما عقبه های کثود یعنی جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناکست که باید از آنها عبور کنید و چاره نیست از آن؛ اینک ما بعضی از آن عقبه های سخت و منزلهای هولناک اشاره میکنیم و بعضی از چیزها که نافعست برای سختی و هول آنمحل بکمال اختصار در ضمن چند فصل ذکر میکنیم و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در اجل حاصل شد شاید انشاء الله کتابی مفصل در این باب تصنیف کنم و اگر چه در این زمان نمی بینم اشخاصی را که از روی جد و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و بهمین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت مینمایم تا یباید و توفیق خود را « إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ »

(فصل)

« اول منزل این سفر مرگ است »

و این منزل عقبات کثوره و جاهای دشوار دارد اینک ما بذکر دو عقبه آن اشاره میکنیم :

عقبه اول - سكرات موت و شدت جان کندن است

« و جائت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنتم منه تجيد » و این عقبه است بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف بمحتضر رومیکنند از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بیگس شدن بچههای خود از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاك و اندوختهها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آنها کرده و بوسیله زیاد آنها را تحصیل نموده بلکه بسا شده که بسیاری از آنها مال مردم بوده بظلم و غصب آنها را مالک شده و آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده حالا ملتفت خرابیهای کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده فلان که ما قال امیر المؤمنین ع یتذکره أموالاً جمعتها اغمض فی مطالبتها و أخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها و أشرف علی فراقها تبقی لمن و رآه ینعون بها فیکون المهنأ لغيره العباء علی ظهره »

واز طرفی هول ورود بنشأه که غیر از این نشئه است و چشمش میبیند چیزهایی را که پیش از این نمیدید « فکشفنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید » میبیند حضرت رسول و اهلیت طهارت و ملئکه رحمة و ملئکه غضب را حاضر شده اند تا در باره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند و از طرف دیگر ابلیس و اعوان او برای آنکه او را بشک اندازند جمع شده اند و میخواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا بیرون رود و از طرفی آمدن ملک الموت که آیا بچه هیئت خواهد بود و بچه نحو جان او را قبض خواهد نمود الی غیر ذلك قال امیر المؤمنین « فَأَجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ سَكْرَاتُ الْمَوْتِ فَغَيَّرَهُ مَوْصُوفٍ مَا نُزِلَ بِهِ »

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق (ع) که حضرت امیر المؤمنین (ع) را درد چشمی عارض شد حضرت رسول (ص) بعبادت آن حضرت تشریف برد دید او را که صیحه و فریاد می کشد فرمود که آیا این صیحه از جزع و بیتابی است یا از شدت درد است؟ امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا رسول الله من هنوز دردی نکشیدم که سخت تر از این درد باشد فرمود یا علی چون ملک الموت نازل شود بجهت قبض روح کافر با خود بیاورد سیخی از آتش پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ پس صیحه کشد جهنم؛ حضرت امیر المؤمنین (ع) چون اینرا شنید برخاست

در اثر عقوق است -۷-

و نشست و گفت یا رسول الله اعاده فرما بر من این حدیث را زیرا که درد مرا فراموشی داد پس گفت آیا از امت شما کسی باین نحو قبض روح میشود فرمود بلی حاکمی که جور کند و کسیکه مال یتیم را بظلم و ستم بخورد و کسیکه شهادت دروغ دهد .
(و اما چیزهاییکه باعث آسانی سکرات موت است)
از جمله شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود هر که خواهد که حقه‌عالی بر او آسان کند سکرات مرگ را پس باید صلهٔ ارحام و خویشان خود کند و پسر و مادر خود نیکی و احسان نماید پس هرگاه چنین کند خداوند بر او آسان کند دشواری‌های مرگ را و در حیات خود فقربا و نرسد هرگز روایت شده که حضرت رسول (ص) حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات پس باو فرمود بگو لا اله الا الله پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت مکرر کرد او نتوانست بگوید پس فرمود بآن زنیکه نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر دارد عرض کرد بلی من مادر او میباشم فرمود آیا تو خوشمناسکی بر او؟ گفت بلی والان شش سالست که با او تکلم نکرده‌ام حضرت فرمود راضی شو از او آن زن گفت رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللهِ و چون این کلمه را که مشعر برضایت او بود از پسرش گفت زبان آن جوان باز شد حضرت باو فرمود بگو لا اله الا الله

گفت لا اله الا الله حضرت فرمود چه میبینی عرض کرد مرد سیاهی
 قبیح المنظر با جامه‌های چرک و بوئی کندیده و بد که نزد من آمده
 و گلو و راه نفس مرا گرفته حضرت فرمود بگو يَا مَنْ يَقْبَلُ الْبَسِيرَ
 وَيَعْفُو عَنْ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْبَسِيرَ وَاَعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ
 الرَّحِيمُ آنجوان اینکلمات را گفت آنوقت حضرت بار فرمود
 نگاه کن چه میبینی گفت میبینم مردی سفید رنگ نیکو صورت
 خوشبو با جامه‌های خوب نزد من آمد و آن سیاه پشت کرده و
 میخواهد برود حضرت فرمود اینکلمات را اعاده کن اعاده کرد
 پس فرمود چه میبینی عرض کرد دیگر آن سیاه را نمیبینم و آن
 شخص سفید نزد منست؛ پس در آنحال آنجوان وفات کرد -
 مؤلف می‌گوید: خوب در این حدیث تأمل کن بین اثر عقوق چه
 اندازه است که اینجوان با آنکه از صحابه شمرده میشود و مثل
 پیغمبر رحمت (ص) بی‌یادت او آمده و بی‌الین او نشسته و خود
 آنجناب کلمه شهادت تلقین او فرموده نتوانست با آنکلمه تلفظ
 کند مگر وقتی که مادرش از او راضی شد آنوقت زبانش باز
 شد و کلمه شهادت گفت • و دیگر از حضرت صادق (ع)
 مروی است که هر که پیوشاند برادر خود را جامه زمستانی یا
 تابستانی حقست بر خداوند تعالی که او را پیوشاند از جامه‌های
 بهشت و آنکه آسان کند بر او سکران مرک و گشاد کند بر

در وسایل آسانی سکرات است - ۹ -

او قبر او را و از حضرت رسول (ص) منقول است که هر که بخوراند برادر خود را حلوائی حقه تعالی بر طرف کند از او تلخی مرگ را. و دیگر از چیزهایی که برای تعجیل راحت محضر نافعست خواندن سوره «یس» «وَالصَّافَّاتُ» و کلمات فرج^(۱) است نزد او. و شیخ صدوق از حضرت صادق روایت کرده که هر که یکروز از آخر ماه رجب روزه بگیرد حقه تعالی او را ایمن گرداند از شدت سکرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر. و بدانکه از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده: از جمله آنکه ملك الموت بصورت جوانی آید بالبنس خوبی با قدحی از شراب بهشت وقت قبض روح او حاضر شود و آن شراب را باو بیاشاماند تا سکرات مرگ بر او آسان شود. و از حضرت رسول (ص) مروی است که هر که در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز کند در هر رکعت بخواند حمد یدمرتبه و توحید سه مرتبه و «فَلَقٌ» و «نَّاسٌ» و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرسد و ده مرتبه تسبیح اربع بخواند حقه تعالی او را در سایه نمرتس جای دهد و عطا کند باو ثواب روزه دار ماه رمضان را و استغفار کند برای او ملئکه تا فارغ شود از این نماز و آسان کند بر او جان

۱- کلمات فرج لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ ثَاخِرٌ که در نمازها خوانده میشود

دادن و فشار قبر را و از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند و ایمن گرداند او را حق تعالی از فزع اکبر .
 و شیخ کفعمی از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد و قرضش ادا شود و غم و همس زائل گردد . دعا این است : « **أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لِإِلَهِ إِلَّا لِلَّهِ وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا لِلَّهِ رَاغِبُونَ وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ أَعْصَمْتُ بِاللَّهِ وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ لِأَحْوَالٍ وَ لِقُوَّةٍ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** »

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف هفتاد مرتبه فضل عظیمست؛ از جمله آنکه وقت مردن او را مژده و بشارت دهند و آن ذکر اینست ، « **يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ وَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ** »

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود ملول نشوید از قرائت « **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** » زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند فرساند حق تعالی

باو زلزله ابداً و نمیرد بزلزله نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا
تا بمیرد و در وقت مردن او ملکی کریم از نزد حق تعالی بر او
نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید ای ملک الموت رفیق و
مداراکن بولی الله زیرا که او مرا بسیار یاد میکرد - الخ .

(عقبه دوم)

« عدیله عند الموت است »

یعنی عدول کردن از حق بیاطل در وقت مردن و آن چنانستکه
شیطان نزد محض حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک
اندازد تا او را از ایمان بیرون کند و از این حیث استکه در دعا
ها استعاذه از آن شده - و جناب فخر المحققین (ره) فرموده
هر که خواهد از آن سالم بماند استحضار کند ادله ایمان و
اصول خمس را با ادله قطعی و صفای خاطر و بسپرد آن را
بحق تعالی که در وقت حضور موت باو رد فرماید باین طریق
که بگوید بعد از ذکر عقاید حقه « اَللّٰهُمَّ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
اِنِّيْ قَدْ اَوْدَعْتُكَ يَقِيْنِيْ هٰذَا وَ ثُبَاتِ دِيْنِيْ وَ اَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ
وَ قَدْ اَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَاعِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ قَدْ حُضِرَ مَوْتِيْ »
پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف
و استحضار معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله

عندالموت نافعست . و شیخ طوسی (ره) از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم که شیعیان شما میگویند ایمان بردو قسمت است : یکی مستقر و ثابت و دیگر آنکه بامانت سپرده شده است و زائل میگردد پس بمن بیاموز دعائی را که هرگاه آنرا بخوانم ایمان من کامل گردد و زائل نشود ؛ فرمود : بگو بعد از هر نماز واجب :

« رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا
وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِيٍّ وَآلِيَّاهُ
وَ إِمَامًا وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى
وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ
بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أئِمَّةَ اللّٰهِ اِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ
أئِمَّةً فَأَرْضِنِي لَهُمْ اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »

(از چیزهایی که نافع است برای این عقبه)

« مواظبت باوقات نمازهای فریضه است »

و در جزء حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه ملك الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز پنجمرتبه بایشان نظر میکند پس هرگاه کسی را که میخواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته بنماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده ملك الموت تلقین کند اورا شهادتین

و دور کند از او ابلیس ملعون را . و روایت شده که حضرت صادق (ع) نوشت برای شخصی که اگر خواسته باشی که ختم شود بخوبی عمل تو تا آنکه قبض روح تو شود در حالیکه تو در افضل اعمال بوده باشی پس بزرگ شمار حق خدا را از آنکه صرف کنی نعمتهای خدا را در معصیتهای خدا و آنکه مغرور شوی بحلم خدا از تو و گرامی دار هر کرا یافتی که ما را ذکر میکند یا ادعا میکند هودت و دوستی ما را پس با کی نیست بر تو در گرامی داشتن او را خواه راست گوید یا دروغ همانا بتو نفع می رساند نیت تو و با او می رسد ضرر دروغ او . فقیر گوید برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت بسعادت رسیدن نافعست خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله «یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّکْرِ بِالنَّحْوِ» و خواندن دعای تمجید که در کافی و غیره نقل شده و حقیر در کتاب باقیات صالحات بعد از ادعیه ساعات نقل کرده ام و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبه ذی القعدة مداومت باین ذکر شریف «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» و مداومت بتسبیح حضرت زهراء (ع) و در انگشت کردن انگشت عقیق خصوص اگر عقیق سرخ باشد و خصوص اگر بر او نقش باشد «محمد نبی الله و علی ولی الله» و خواندن سوره قدا فلاح دهر جمعه و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِأَحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و آنکه در شب بیست و دوم رجب هشت رکعت نماز گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل یا ایها الکافرون هفتمرتبه بخواند و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند و وسید بن طاوس از حضرت رسول ص اروایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند حقه تعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد «اشهد ان لا اله الا الله» و ان محمداً عبده و رسوله مؤلف گوید که این نماز بعینه نماز حضرت امیر (ع) است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم

حکایت اول - نقلست که فضیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است شاگردی داشت که اعلم شاگردان او محسوب میشد وقتی ناخوش شد هنگام احتضار فضیل ببالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد بخواندن «یس» آن شاگرد محتضر گفت: مخوان این سوره را ای استاد! پس فضیل ساکت شد و باو گفت: بگو «لا اله الا الله» گفت نمیکویم آن را بجهت آنکه (العیاذ بالله) من بیزارم از آن! پس باین حال مرد؛ فضیل

از مشاهده اینحال بسی درهم شد و بمنزل خود رفت و بیرون نیامد پس در خواب دید که او را بسوی جهنم میکشند فضیل از او پرسید که تو اعلم شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و بعاقبت بد مُردی؟ گفت برای سه چیز که در من بود: اول نمایی و سخن چینی کردن، دوم حسد بردن سوم آنکه من علتی داشتم و بطبیعی عرضه کرده بودم او بمن گفته بود که در هر سالی یکقدح شراب بنخور که اگر نخوری این علت در تو باقی خواهد ماند پس من بر حسب قول آن طبیب شراب میخوردم؛ باین سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و بآن حال مردم.

مؤلف گوید: در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم: شیخ کلینی از ابو بصیر روایت کرده که گفت داخل شد ام خالد معبدیه بر حضرت صادق (ع) و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد فدای تو شوم همانا مرا فرو میگردد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبیبهای عراق مرا با شامیدن نبیند که یکقسم از شراب است با قاووت و من از خوردن آن توقف کردم و دانستم کراحت شمارا از آن پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن؛ آنحضرت فرمود پنه مانع شد تو را از خوردن آن؛ گفت من در دین خود قلاده

طاعت تو را بگردن افکنده ام تا روز قیامت بگویم جعفر بن محمد (ع) مرا امر کرد و مرا نهی کرد؛ حضرت رو کرد به ابوبصیر و فرمود: ای ابو محمد آیا گوش نمیدی بحرف این زن و مسائل او؟ پس فرمود بآن زن: نه بخدا اذن نمیدهم تو را در خوردن یکقطره از آن همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن وقتیکه برسد جانت باینجا (اشاره کرد بحنجره اش) و سه دفعه فرمود این را؛ پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟

حکایت دیگر - شیخ بهائی عطر الله مرقدہ در کشکول ذکر نموده که شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید در حال او را بکلمه شهادتین تلقین کردند او در عوض ابن شعر را میخواند:

یارب قائلة یوماً وقد تعبت این الطریق الی حمام منجباب^(۱)
 و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود که روزی زن عقیفه خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود بحمام معروف بحمام منجباب پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجباب کجاست؟ او اشاره کرد بمنزل خود و گفت:

۱- حاصل مضمون شعر آنکه کجا شد آنزنی که خسته شده بود از راه رفتن و میپرسید که کجاست راه حمام منجباب؟

عاقبت مردی که عزم زنا کرد - ۱۷ -

حمام اینست ؛ آن زن بخیال حمام داخل خانه آنمرد شد ؛
آنمرد فوراً در را پر روی او بست و عزم کرد با او زنا کند ؛
آن زن بیچاره دانستکه گرفتار شده و چاره ندارد جز آنکه
بتدبیر خود را از چنگ او خلاص کند لاجرم اظهار کرد کمال
رغبت و سرور خود را باینکار و آنکه من چون بدنم کثیف و
بد بو است که میخواستم بجهت آن بحمام بروم خوبست که
یکمقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را
برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که باهم طعام
بخوریم ؛ وزود بیائی که من مشتاق توام ! آنمرد چون کثرت
رغبت آن زن را بخود دید مطمئن شده او را در خانه گذاشت
و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام ؛ چون آنمرد پا از خانه
بیرون گذاشت آن زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد
چون مرد برگشت زن را ندید و بجز حسرت چیزی عاید او
نشد ؛ الحال که آنمرد در حال احتضار است در فکر آن زن
افتاده و قصه آن روز را در شعر عوض کلمه شهادت میخواهد
ای برادر ؛ تأمل کن در اینحکایت پبین اراده يك گناه
از اینمرد چگونه او را منع کرد از اقرار بشهادت وقت مردن
با آنکه از او فعلی صادر نشده جز آنکه آن زن را داخل
خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آنکه زنا از او صادر شود

و از این نحو حکایات بسیار است
 و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که
 فرمود هر که منع کند و ندهد يك قیراط از زکوة را پس وقت
 مردن میخواهد بمذهب یهود بمیرد یا نصاری .
 فقیر گوید قیراط بیست و يك دینار است؛ و قریب بهمین
 مضمون وارد شده در حق کسیکه مستطیع باشد و حج نرود
 تا وفات کند .

لطیفه - نقلست از بعض عارفین که نزد محضری حاضر
 شد؛ حاضرین از او استدعا کردند که آن محاضر را تلقین کند
 او این رباعی را تلقین او کرد:

(گر من گنه جمله جهان کردستم)

(لطف تو امید است که گیرد دستم)

(گوئی که بوقت عجز دستت گیرم)

(عاجز تر از این نخواه کاکنون هستم)

(فصل)

« یکی از منازل هولناک سفر آخرت قبر است »

که در هر روز میگوید « أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا
 بَيْتُ الدُّوْدِ » منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم

و این منزل عقبات بسیار سخت و جاهای دشوار و هولناک دارد و مادر اینجا بچند عقبه از آن اشاره میکنیم

(عقبه اول)

« وحشت قبر است »

در کتاب «من لایحضره الفقیه» است که چون میت را بنزدیک قبر آورند بناگاه او را داخل قبر نکنند بدرستی که برای قبر هولهای بزرگست و پناه برد حامل آن بخداوند از هول مطلع و بگذارد میت را نزدیک قبر و اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد پس اندکی او را بیشتر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را بکنار قبر برد . مجلسی اول در شرح آن فرموده هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زائل نشده است و خوف ضعه قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست با آنکه از جهت دیگران عبرت است که تفکر کنند چنین واقعه در پیش دارند .

و در حدیث حسن از یونس منقولست که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم (ع) شنیده ام که در هر خانه بخاطر می رسد آنخانه با وسعتش بر من تنگ میشود و آن آنست که فرمودند چون میت را بکنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا

استعداد سؤال منکر و نکیر بکنند . و روایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفین صحابه است که مادر خدمت حضرت رسول (ص) بودیم که نظرش افتاد بجماعتی که در محلی جمع گشته بودند پرسید : بر چه این مردم اجتماع کرده اند ؟ گفتند جمعه شد راند قبر میکنند؛ براء گفت چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن بسوی آن تا خود را بقبر رسانید پس بزانو نشست کنار قبر، من رفتم بطرف دیگر مقابل روی آنحضرت تا تماشا کنم که آنحضرت چه میکند؛ دیدم گریست بحدی که از اشک چشم خود تر کرد پس از آن رو کرد ب ما و فرمود « اخوانی لمثل هذا فاعدوا » یعنی برادران من برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید .

شیخ بهائی نقل کرده که بعض از حکماء را دیدند در وقت مرگ خود در بیخ و حسرت میخورد باو گفتند این چه حالی است که از تو مشاهده میشود؟ گفت : چه گمان میبری بد کسی که می رود بسفر طولانی بدون توشه و زاد و ساکن میشود در قبر و حشتناکی بدون مونس و وارد میشود بر حاکم عادل بدون حاجتی . و قطب راوندی روایت کرده که حضرت عیسی (ع) صد ازد مادر خود مریم (ع) را بعد از مرگش و گفت ای مادر با من تکلم کن، آیا میخواهی که بدنیا برگردی؟

گفت بلی برای آنکه نماز گذارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه بگیرم در روز بسیار گرم ، ای پسر جان من ؛ این راه بیمناکست . و روایت شده که حضرت فاطمه (س) در وصیت خود بامیرالمؤمنین (ع) گفت چون من وفات کردم شما مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گذار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بپار و خاک بر روی من بریز و بنشین نزد سر من مقابل صورتم و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان زیرا که آنساعت ساعتیست که مرده محتاجست بانس گرفتن با زنده و سید بن طاوس (ره) از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود نمیکند بر میت ساعتی سختتر از شب اول قبر ؛ پس رحم نمائید مردگان خود را صدقه و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شماها دور رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اول فاتحة الكتاب یکمرتبه و قل هو الله احد دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و الایکم التکائر ده مرتبه و سلام دهد و بگوید « اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان بن فلان » پس حق تعالی می فرستد همان ساعت هزار ملک بسوی قبر آنمیت با هر ملکی جامه و حانه و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور و عطا کند بنماز کننده بعد آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند حسنات و بالا برده

میشود برای او چهل درجه ۰ نماز دیگر برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت نماز کند: در رکعت اول حمد و آیه الکرسی یکمرتبه و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعت ثوابها الی قبر فلان» بجای فلان نام میت را بگوید

حکایت - شیخ ما ثقة الاسلام نوری (ره) در دارالسلام از شیخ خود معدن الفضائل والمعالی مولانا الحاج ملا فتحعلی سلطان آبادی (ره) نقل کرده که فرمود عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را میشنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او میکردم خواه آنمیت را بشناسم یا نشناسم و هیچکس بر این طریقه من مطلع نبود تا آنکه روزی یکی از دوستان مرا در راهی ملاقات کرد گفت دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و پرسیدم از حال او و از آنچه بر او گذشته بعد از مردن؛ گفت من در سختی و بلا بودم حال کارم بعقاب بود الا آنکه دو رکعت نمازی که فلانی خواند (واسم شمارا برد) آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد خدا رحمت کند پدرش را باین احسانی که از او بمن رسید مرحوم حاج ملا فتحعلی فرموده پس آن شخص از من پرسید آن نماز چه نمازی بود؟ من او را خبر دادم بطریقه مستمره خود

و نیز از چیر هائیکه نافعست برای وحشت قبر آنکه رکوع نماز را کامل و تمام کند چنانکه از حضرت امام محمد باقر (ع) مرویست که کسیکه تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش^۰ و نیز آنکه در هر روز صد مرتبه بگوید «لااله الا الله الملك الحق المبين» تا بوده باشد برای او امانی از فقر و از وحشت قبر و بکشد بسوی خود توانگری را و گشوده شود درهای بهشت چنانکه در خبر وارد شده است^۰ و نیز آنکه بخواند سوره «یس» را پیش از آنکه بخوابد و آنکه بخواند نماز لیلۃ الرغائب را و من آن نماز را با بعضی از فضائل آن در مفاتیح الجنان در اعمال ماه رجب ذکر کردیم^۰ و روایت شده که هر که دو اذنه روز از ماه شعبان را روزه بگیرد زیارت کند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار ملك تا وقت دمیدن در صور و هر که عبادت کند مریضی را حقه تعالی موکل فرماید باو ملکی که عبادت کند او را در قبرش تا وقتیکه وارد محشر شود. و از ابوسعید خدری منقول است که گفت شنیدم پیغمبر اکرم (ص) میفرمود بعلی (ع) یا علی شاد شو و مزده بده که نیست برای شیعه تو حسرتی وقت مردن

قال الفرزدق (اخاف وراء الموت ان لم يعافني - اشد من الموت التهاباً واضيقاً) (اذا جائني يوم القيمة قائد - عنيف وسواق يسوق الفرزدقا) (لقد خاب من ابن آدم من مشى - الى النار مغلول القلادة ازرقا)

ونه وحشتی در قبوز و نه اندوهی در روز نشور .

(عقبهٔ دوم)

« ضغظه و فشار قبر است »

و آن عقبه ایست بسیار دشوار که تصورش دنیارا بر انسان تنگ میکند ؛ قال امیر المؤمنین (ع) « یا عباد الله ما بعد الموت لمن لا یغفر له اشد من الموت القبر فاحذروا ضيقه و ضنکه و ظلمته و غربته ان القبر یقول کل یوم انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود و القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار الی ان قول وان معیشة الضنک الی حذر الله منها عدوه عذاب القبر انه یسلط علی الکافر فی قبره تسعة و تسعین تنیناً فینهشن لحمه و یکسرن عظامه یترددن علیه کذلک الی یوم یبعث^(۱) لو ان تنیناً منها نفخ فی الارض لم تنبت زرعاً یا عباد الله ان انفسکم الضعیفة و اجسادکم الناعمة الرقیقة الی یکفیها الیسیر تضعف عز هذا » و روایتشده که حضرت صادق (ع) در آخر شب که از خواب بر میخاست صدرا بلند مینمود بحدیکه اهل خانه بشنوند و میگفت « اللهم اعنی علی هول المطلع و وسیع علی » ضیق المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت » و از دعاهای آن حضرت اینست :

۱- در مصباح کفعمی است که کسیکه (الباری) را که اسم حق تعالی است بسیار بسیار بگوید باقی بماند بآن در قبرش

« اللهم بارك لي في الموت اللهم اعني على سكرات الموت اللهم اعني على عم القبر اللهم اعني على ضيق القبر اللهم اعني على ظلمة القبر اللهم اعني على وحشة القبر اللهم زوجني من الحور العين » • و بدانکه عمده عذاب قبر از عدم احترام از بول و استخفاف بآن یعنی سهل شمردن آن و از نامی و سخنچینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود . و از روایت سعد بن معاذ مستفاد میشود که بد خلقی مرد با اهل خود و درشت گوئی با اهل نیز موجب فشار قبر شود . و در روایتی از حضرت صادق (ع) مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است

و در روایتی دیگر است که آن کفاره آنچه زیسته آن مؤمن تزییع کرده . و شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی از احبار^(۱) را در قبرش نشانند و گفتند ما صد تازیانه بتو میزنیم از عذاب خدا گفت من طاقت ندارم پس کم کردند تا رساندند بیکگی و گفتند چاره از یک تازیانه نیست گفت بچه سبب مرا میزنید گفتند بسبب آنکه نماز خواندی روزی بغیر وضوء و گذشتی برضعیفی پس او را یاری

۱- یعنی عالم یهود و محتلمست که (اخیار) با خاء معجمه و یاء

مثناء بوده باشد .

نکردی؛ پس او را يك تازیانه از عذاب الله زدند که قبرش مملو از آتش شد . و نیز از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانائی داشته باشد که آن حاجت را بر آورد و بر نی آورد حقتعالی مسلط فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را شجاع گویند که پیوسته بکزد انگشتان او را . و در روایت دیگر است که بکزد انگشت نر او را تا روز قیامت خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد .

و اما چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آنست ؛ پس بسیار است و ما در اینجا اکتفا میکنیم بذکر چند چیز (۱)

اول - از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که هر که در هر جمعه سوره «نساء» بخواند ایمن شود از فشار قبر
دوم - روایت شده که هر که مداومت کند بخواندن سوره «زخرف» حقتعالی او را ایمن گرداند در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر . سوم - روایت شده که هر که سوره

۱- مخفی نماید که از برای نجات از عذاب قبر غیر از آنچه ذکر میشود چیزهای دیگر نیز وارد شده مانند خواندن دعای معروف بصحیفه و دعای مستجاب کاظمی که هر دو در بلدالامین است و سه دفعه خواندن دعای یستشیر و غیر ذلک و گذاشتن دعای حمید در کفن برای کفایت از نکیر و منکر .

وسایل نجات از فشار قبر — ۴۷ —

«ن والقلم» را در فریضه یا نافله بخواند حقه تعالی او را پناه دهد از فشار قبر چهارم - از حضرت صادق (ع) منقولست که هر که بمیرد مابین زوال روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه حقه تعالی او را پناه دهد از فشار قبر پنجم - از حضرت امام رضا (ع) منقولست که فرمود بر شما باد بنماز شب؛ نیست بنده که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش.

ششم - از حضرت رسول (ص) مرویست که هر که بخواند «الهیکم التکائر» را در وقت خواب نگاه داشته شود از عذاب قبر هفتم - آنکه بخواند در هر روزی ده مرتبه «اعدت لکل هول لاله الا الله - الخ» و ایندعا گذشت در عقبه سكرات موت هشتم - آنکه دفن شود در نجف اشرف زیرا که از خواص آن تربت شریف آنست که ساقط میشود عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسیکه در آن مدفون شود. نهم - از چیزهایی که نافعست برای رفع عذاب قبر گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میت؛ و روایت شده که بر طرف میشود عذاب از میت مادامی که آن چوب تر است.

و نیز روایت شده که حضرت رسول (ص) گذشتند بر قبری که عذاب میکردند صاحب آن را پس حضرت طلبیدند جریده یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند و بدو نصف کرد نصفی را نزد سر میت فرو کرد و نصف دیگر را بنزد پاها.

و نیز نافعست آب پاشیدن بر قبر؛ چه آنکه وارد شده عذاب برداشته میشود از میت مادامی که نم و تری در خاک قبر باشد **دهم** - آنکه روز اول رجب ده رکعت نماز کند در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا محفوظ بماند از فتنه قبر و عذاب روز قیامت. و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت بحمد و توحید خواندن برای رفع عذاب قبر نافعست. **یازدهم** - آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد؛ و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان

دوازدهم - از چیزهایی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سوره «تبارک الملك» است بالای قبر میت چنانکه قطب راوندی از ابن عباس نقل کرده که مردی خیمه زد بر روی قبری و ندانست که آن قبر است پس خواند سوره «تبارک الذی بیده الملك» را پس شنید صیحه زننده که گفت این سوره منجیه است؛ پس اینمطلب را بحضرت رسول (ص) عرض کرد آنحضرت فرمود آن سوره نجات دهنده است از عذاب قبر

وسایل نجات از فشار قبر ۴۹-

و شیخ کلینی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود
سوره «ملك» مانع است ، منه میکنند از عذاب قبر

سیزدهم - از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول ص
فرمود هر که بگوید نزد قبر میتی وقتیکه دفن شود سه مرتبه
« اللهم انی استلمک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب
هذا المیت » حقه تعالی بردارد از او عذاب را تا روزی که
دمیده شود در صور . چهاردهم - شیخ طوسی در مصباح
متعبد روایت کرده از حضرت رسول (ص) که هر که در شب
جمعه دو رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت حمد و پانزده
مرتبه « اذا زلزلت » حقه تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر
و از هولهای روز قیامت . پانزدهم - و نیز از برای رفع عذاب
قبر نافعست سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب در هر
رکعت حمد یک مرتبه و توحید ده مرتبه . و همچنین است در
شب شانزدهم و شب هفدهم رجب نیز . و آنکه در شب اول
شعبان صد رکعت نماز کند بحمد و توحید و چون از نماز فارغ
شود پنجاه مرتبه توحید بخواند . و آنکه در شب بیست و
چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت حمد
یک مرتبه و « اذا جاء نصر الله » ده مرتبه . و برای روز نیمه
رجب پنجاه رکعتی بحمد و توحید و فلق و ناس وارد است

که برای رفع عذاب قبر نیز نافعست مانند صد رکعت نماز شب عاشورا •

(عقبة سوم)

« سؤال نکیر و منکر است در قبر »

که از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود نیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را : معراج و سؤال در قبر و شفاعت • و روایت شده که آندو ملك بهیئت هولناکی میآیند؛ صدای ایشان مثل رعد غرنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده؛ سؤال کنند : بروردگارت کیست و پیغمبرت کیست و دینت چیست؟ و نیز سؤال کنند از ولی و امام او؛ پس در آن حال چون جواب دادن سختست بر میت و محتاجست باعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اند یکی وقتیکه او را در قبر گذارند و بهتر آنستکه بدست راست دوش راست او را و بدست چپ دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند • و دیگر وقتیکه او را دفن کردند؛ سنت است که ولی میت یعنی اقرب خویشان او بعد از آنکه مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میت نشینند و بصدای بلند او را تلقین کند و خوبست که دو کف دست را روی

قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد و اگر دیگری را نائب کند نیز خوبست . و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر بنکیر میگوید بیابرویم تلقین حاجتش کردند احتیاج پیرسیدن نیست پس بر میگرددند و سؤال نمیکنند .

و در کتاب من لایحضره الفقیه است که چون ذر پسر جناب ابوذر غفاری (رض) وفات کرد ابوذر بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند خدای تورا ای ذر بخدا سو کند که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا میآوردی الحال که تورا از من گرفته اند من از تو خشنودم بخدا قسم که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسید « و مالی الی احد سوی الله من حاجة » و نیست از برای من بغیر از حق تعالی باحادی حاجت و اگر نبود هول مطلع بینی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده میشود هر آینه مسرور میشدم که من بجای تو رفته باشم و لکن میخواهم چند روزی تلافی مافات کنم و تهیه آن عالم را ببینم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو بینی همگی در غم آنم که عبادات و طاعاتی که برای تو نافعست بکنم و اینمعنی مرا باز داشته است از آنکه غم مردن وجدائی تورا از خود بخورم ؛ والله که گریه نکردم از جهت تو که مرده ای

وازمین جدا شده و لیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟ « فلیت شعری ما قلت وما قیل لك » پس کاش میدانستم که تو چه گفتی و بتو چه گفتند؟ خداوندنا بخشیدم باو حقوقی را که بر او واجب کردی از برای من پس تو هم ببخش حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی چه آنکه تو سزاوارتری بچود و کرم از من .

و از حضرت صادق (ع) منقول است که چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود و زکوة در طرف چپ او و (بر) یعنی نیکوئی و احسان او مشرف بر او شود و صبر او در ناحیه قرار گیرد پس رقتیکه دو ملک سؤال بیابند صبر گوید بنماز و زکوة و (بر) در بیاید شما صاحب خود را یعنی میت را نگاهداری کنید پس هرگاه عاجز شدید از آن من هستم نزد آن .

علامه مجلسی (ره) فرموده در محاسن بسند صحیح از آن حضرت یعنی حضرت صادق با حضرت باقر (ع) روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش رو تر و خوشبو تر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر

سؤال منکر و نکیر — ۴۴ —

ویکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تراست در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که میآید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایرین میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من؟ صاحب جانب راست گوید من نمازم؛ صاحب جانب چپ گوید من زکوتم، آنکه در پیش رو است گوید من روزهام؛ آنکه در عقب سر است گوید من حج و عمره ام؛ و آنکه در پائین پا است گوید من برّ و احسان برادران مؤمنم؛ پس آنها گویند باو تو کیستی که از همه ما بهتر و خوش رو تر و خوشبوتری؟ گوید من ولایت آل محمد (ص)

و شیخ صدوق در فضیلت روزه شعبان روایت کرده که هر که نه روز از آن را روزه دارد مهربان شوند نکیرین باو در وقت سؤال. و از حضرت باقر (ع) فضیلت بسیار وارد شده برای کسیکه احیا دارد شب بیست و سوم ماه رمضان را و صد رکعت نماز در آن گذارد از جمله آنکه حقه تعالی دفع کند از او هول نکیر و منکر را و بیرون میآید از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع. و از حضرت رسول روایت شده که در خضاب چهارده خلعت است و یکی از آنها را شمرده آنکه نکیرین از او حیا میکند. و دانستی قبل از این که

— ۴۴ — چیزهایی که نافعست برای نکیرین

از خواص تربت پاك نجف آنستکه حساب نکیرین ساقط است از کسیکه در آن مدفونست الحال جهت تأیید آن میگوئیم:
(حکایت)

علامه مجلسی (ره) در تحفه از ارشاد القلوب و فرحة العزی نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم ناگاه دری را که در جانب قبر مسلم است کو بیدند چون در را گشودند جنازه را داخل کردند و در صفتی که در جانب قبر مسلم است گذاشتند یکی از ایشان را خواب ره بود در خواب دید دوشخص نزد جنازه حاضر شدند و یکی بدیگری گفت: بین ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آنکه از رصافه بگذرد که بعد از آن ما بنزدیک او نمی توانیم رفت؛ پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان شب آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد .

قُلْتُ وَلِلَّهِ دَرَمَنْ قَالَ :

إِذَا مِتُّ فَأَدْفِنِي إِلَى جَنْبِ حَبِيبِ أَبِي شَيْبَةَ أَكْرَمَ بَرٍّ وَ شَيْبَةَ
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ وَلَا اتَّقِي مِنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ
فَعَارَ عَلَيَّ خَائِي الْجَمِيُّ وَ هُوَ فِي الْجَمِيِّ إِذَا ضَلَّ فِي الْبَيْدَاءِ عِقَالُ بَعِيرٍ

(حکایت)

از استاد اکبر محقق بهبهانی (ره) نقلست که فرموده در

خواب دیدم حضرت ابو عبدالله الحسین (ع) را پس گفتم ای سید و مولای من آیا سؤال میکنند از کسیکه دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام ملکست که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند؟

مؤلف گوید: در امثال عرب است که میگویند « احمی من مجیر الجراد » یعنی فلانی حمایت کردنش از کسیکه در پناه اوست بیشتر است از پناه دهنده ملخها و قصه آن چنانست که مردی بادیه نشین از قبیله طی که نامش مدلیج بن سوید بود روزی در خیمه خود نشسته بود دید جماعتی از طائفه طی آمدند و جوال و ظرفهای باخود دارند؛ پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده‌اند آمده‌ایم آنها را بگیریم؛ مدلیج که این را شنید بر خاسته سوار بر اسب شد و نیزه خود را بدست گرفت و گفت بخدا سوگند که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت « ایكون الجراد فی جوارى ثم تریدون اخذه » آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید؟ چنین چیزی نخواهد شد؛ و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند آنوقت گفت این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها •

(حکایت)

از کتاب حبل المتین نقلست که میر معین الدین اشرف که یکی از صالحان خدام روضه رضویه (ع) بوده نقل کرده که در خواب دیدم که در دارالحفاظ یا کشیکخانه مبارک هستم بیرون آمدم از روضه متبر که بجهت تجدید وضوء پس چون رسیدم بصفه امیر علی شیر دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی خوش صورت عظیم الشانی بود و در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود پس همینکه بوسط صحن مقدس رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود بآنها فرمود که بشکافید این قبر را و بیرون بیاورید این خبیث را و اشاره کرد بقبر مخصوصی؛ پس چون شروع کردند بنکندن قبرش از شخصی پرسیدم این شخص بزرگوار که امر میفرماید کیست؟ گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) است؛ پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن حضرت امام رضا (ع) از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیر (ع) رسید و سلام کرد آنحضرت رد سلام نمود؛ پس امام رضا (ع) عرض کرد: ای جداه از شما مسئلت و خواهش میکنم که عفو بفرمائید از این شخص که مدفونست در اینجا و ببخشید بمن تقصیر او را؛ فرمود که

سؤال حاجیعلی بغدادی از امام زمان (ع) - ۴۷ -

میدانی این فاسق فاجر شرب خمر میکرد؟ عرض کرد بلی لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمائید از او؛ فرمود: بتو بخشیدم تقصیرات او را، پس تشریف برد و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعضی خدام آستانه مبارکه که را و آمدیم بهمان موضع که در خواب دیدم، دیدیم قبر تازه است و بیرون ریخته شده قدری از خاک آن؛ پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست؟ گفتند مردی از اترک است که دیروز در اینجا دفن شده است.

فقیر گوید در حکایت تشریف حاجیعلی بغدادی بخدمت امام عصر ارواحنا فداه و سؤالات او از آنحضرت نقل شده که گفت گفتم بآنحضرت: سیدنا صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند قبر حضرت حسین (ع) را در شب جمعه پس برای او امانست؟ فرمود: آری والله، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست؛ گفتم سیدنا مسئله - فرمود: پرس؛ گفتم سنه ۱۲۶۹ حضرت امام رضا (ع) را زیارت کردیم و در ورود یکی از عرب های شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود ملاقات کردیم و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا (ع)؟ گفت:

بهشت است ، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا (ع) خورده‌ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام حضرت روئیده در مهمانخانه آنجناب ؛ این صحیحست علی بن موسی الرضا (ع) می‌آید او را از نکیرین خلاص میکنند ؟ فرمود : آری والله جد من ضامن است .

(فصل)

« و از منازل مهوله برزخ است »

که حقیقتی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون :

« وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ »

و حضرت صادق (ع) در جزء حدیثی فرمود لکن بخدا سوگند من می‌ترسم بر شما از برزخ ، راوی گفت گفتم چیست برزخ ؟ فرمود قبر است از زمان مردن تا روز قیامت . از باب القطب راوندی نقل شده که در خبر است مردگان می‌آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان پس فریاد میکنند هر يك از ایشان با و از گریان که ای اهل من ؛ ای فرزندان من ؛ ای خوبشان من ؛ مهربانی کنید بما چیزی ، خدا رحمت کند شمارا ، ما را بخاطر بیاورید فراموش مکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربت ما پس بدرستی که ما مانند در زندان تنگی

طلب خیرات مرده‌ها از زنده‌ها — ۴۹ —

و اندوه و زاری و غمی و سختی پس رحم کنید بر ما و ببخل نکنید بدعا و صدقه برای ما ، شاید خدا رحم کند مارا پیش از آنکه شما مانند ما شوید ؛ ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا ؛ بشنوید سخن مارا و فراموش نکنید ما را بدرستی که این زیادتیه‌های معاش که در دست شماست در دست ما بود ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را پس گردید آنها وبال برای ما و منفعت برای دیگران ؛ مهربانی کنید ببا بیکدر هم یا قرص نانی یا پاره‌ای از چیزی ؛ پس فریاد میکنند : چه قدر نزدیکست که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانکه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد مارا پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید .

و در جامع الاخبار نقل شده که بعضی از صحابه حضرت رسول از آنحضرت نقل کرده که فرمودند هدیه بفرستید برای مردگان خود ؛ پس گفتم چیست هدیه مرده‌ها ؟ فرمود صدقه و دعاء و فرمود ارواح مؤمنین می‌آیند هر جمعه با آسمان دنیا مقابل خانه‌ها و منزلهای خود و فریاد میکنند هر يك از ایشان با آواز حزین با گریه : ای اهل من و اولاد من و ای پدر من و مادر من و خویشان من ؛ مهربانی کنید بر ما ؛ خدا رحمت کند شما را بآنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ماست و نفعش برای

غیر ما؛ و هر يك فریاد می کنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامه که خداوند بپوشاند شما را از جامه بهشت؛ پس گریست رسول خدا و گریه کردیم ما و آنجناب از شدت گریه قدرت بر سخن گفتن نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که در خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما؛ اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم بسوی شما؛ بر میگرددند با حسرت و پشیمانی و فریاد می کنند زود بفرستید صدقه مردگان را • و نیز در آن کتاب از آنحضرت مرویست که هر صدقه که برای میتی بدهی میگردان آن را ملکی در طبقی نور که در خشانست شعاع آن و می رسد بهفت آسمان پس میایستد بر لب قبر و فریاد میکند «السلام علیکم یا اهل القبور» اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد و آنرا داخل در قبر خود می کند و بان خوابگاهش فراخ میشود؛ پس فرمود آگاه شوید هر کس مهربانی کند مرده را بصدقه پس رای او است نزد خدا از اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خداوندی که نیست سایه جز سایه عرش خدا و زنده و مرده نجات مییابند باین صدقه - و حکایت شده امیر خراسان

را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که
میاندازید برای سگان خود که من محتاجم بآن.
علامه مجلسی (ره) در زادالمعاد فرموده باید که مردگان را
فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده
و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امید وارند و
احسان ایشان را چشم براهند خصوصاً در دعا کردن در نماز
شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهده مشرفه پدر و مادر را
زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای آنها بعمل آورد
و در خبر است بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق
ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار گردد بسبب اعمال
خیری که برای ایشان بعمل آورد و بسا فرزندیکه در حال حیات
پدر و مادر نیکو کار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد بسبب
آنکه اعمال خیریکه باید برای ایشان بعمل آورد کم بعمل آورده
و عمده خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آنستکه قرض
ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند
و حج و سایر عباداتی که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به
استیجار یا تبرع بجا آورد. و در حدیث صحیح منقولست که
حضرت صادق (ع) در هر شب از برای فرزند خود و در هر روز
برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول

« انا انزلناه » و در رکعت دوم « انا اعطیناک » میخوانند .
 و بسند صحیح از حضرت صادق (ع) منقولست که بسا باشد
 یت در تنگی و شدتی بوده باشد و حقتعالی باو وسعت دهد و
 تنگی را از او بردارد پس باو گویند که این فرح که تورا روی
 داد بسبب نمازیست که فلان برادر مؤمن برای تو کرد ، راوی
 پرسید دومیت را در دور کعت نماز شریک می توانم کرد فرمود
 بلی؛ و فرمود میت شاد میشود بدعا و استغفاری که برای او
 کنند چنانچه زنده شاد میشود بهدیة که برای او برند و فرمود
 داخل میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و تصدق و سایر
 اعمال خیر و دعا؛ و ثواب آن اعمال برای کسیکه کرده و برای
 میت هر دو نوشته میشود . و در حدیث دیگر فرمود هر که
 از مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند خدا ثواب او را
 مضاعف می گرداند و میت بآن عمل منتفع می گردد . و در روایتی
 وارد شده هرگاه شخصی بنیت میتی تصدقی بکند حق تعالی
 جبرئیل را امر می فرماید که با هفتاد هزار ملک بنزد قبر او می
 روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک
 باو می گویند السلام علیک ایدوست خدا این هدیه فلان مؤمن
 است برای تو؛ پس قبر او روشن میشود و حقتعالی هزار شهر
 در بهشت باو کرامت می فرماید و هزار حوری باو تزویج می فرماید

در ذکر حکایات مردمان - ۴۳ -

و هزار حله باو می پوشاند و هزار حاجت او را روا می کند .
مؤلف گوید شایسته است در اینجا نقل کنم چند حکایت
نافعه از منامات صادق و مبادا که اعتنائی ننمائی بآنها و خیال
کنی که آنها خواب است از خواب های پریشان یا افسانه است
که نقل می کنند از برای صبیان بلکه خوب تأمل کن در آنها
که تأمل در آنها هوش از سر رباید و خواب از چشمان .
(فسانه ها همه خواب آورد ، فسانه من)
(ز چشم خواب رباید ، فسانه عجیبی است)

حکایت - شیخ ما ثقة الاسلام نوری (ره) در دارالسلام
نقل فرموده که حدیث کرد مرا سید فاضل مؤید ارشد ورع
عالم تقی امیر سید علی بن عالم جلیل و فقیه نبیل قدوة ارباب
تحقیق و من یشد الرواحل الیه من کل فج عمیق المبره من کل
شین و دزن الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی البسه الله حلال
الامان و حشر مع سادات الجنان گفت : چون علامه و الدم وفات
کرد مر در نجف اشرف مرقم بودم و اشتغال بتحصیل علوم
داشتم و امور آن مرحوم بدست بعض از اخوان من بود و من
بتفصیل علم بآن نداشتم و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار
گذشت و والدهام برحمت الهی پیوست جنازه آن مرحومه را به
نجف آوردند دفن کردند؛ در یکی از روزها در خواب دیدم که
گویا نشسته ام در اطاق سکنای خودم که ناگاه مرحوم و الدم

وارد شد؛ من برخاستم و سلام کردم بر او پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من و بر من معلوم شد در آنوقت که او مرده است پس گفتم باو که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا می بینم؟ فرمود بلی لکن ما را منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الان در نجف است؛ گفتم: والدهام نزد شماست؟ فرمود نه؛ وحشت کردم از آنکه گفت نه، فرمود او نیز در نجف است لکن در مکان دیگر است؛ آنوقت فهمیدم وجهش آنستکه پدرم عالمست و محل عالم بالاتر است از محل جاهل؛ پس سؤال کردم از حال آن مرحوم؟ فرمود من در ضیق و تنگی بودم و الان الحمد لله حاله خوبست و از آن شدت و تنگی گشایش و فرجی بر ابرم حاصل شده؛ من از روی تعجب گفتم: آیا شما هم در ضیق و شدت واقع شدید؟ فرمود: بلی، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور بنعلبند از من طلبی داشت از جهت طالب او حال من بیدی کشید پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم باحال ترس و تعجب و نوشتم صورت خواب را بری برادرم که وصی آن مرحوم بود و از او درخواست نمودم که بنویسد برای من آیا حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یانه؟ برادرم نوشت که من در دفتری که اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هر چه

در ذکر حکایات مردمان — ۴۵ —

تفحص کردم اسم اینمرد در آنجا نبود. ثانیاً نوشتم از خود آنشخص سؤال کند؛ برادرم بعد از آن نوشت که من سؤال کردم از او گفت بلی هیچده تومان از آنمرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس مطلع نیست بر آن و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران هست شما گفتند نه پس من با خود گفتم اگر ادعای طلب کنم قدرت بر اثبات آن ندارم چون حجت و بینه نداشتم و اعتمادم بآنمرحوم بود که در دفتر خود ثبت می کند معلوم شد که مسامحه نموده پس مایوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم؛ پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم و جوش را بدهم گفت من ابراه کردم ذمه او را بجهت خیر دادنش از طلب من • (حکایت)

و نیز شیخ اجل محدث متبحر ثقة الاسلام نوری (ره) در دارالسلام نقل کرده از عالم فاضل صالح و روح حاج ملا ابوالحسن ه'زندرانی که گفت : دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه تیلک و قتیکه طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتیکه او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز بمحل و مصرف نرسانده او نیز

بطاعون هلاك شد و آنمالها ضایع شد و بمصارفی که باید برسد نرسید و چون حقه تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبدالله الحسین (ع) را؛ شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردش زنجیری است که آتش از آن شعله می کشد و دو طرف آن بدست دو نفر است و آن شخصیکه زنجیر بگردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش چون مرا دید بقصد من نزدیک شد چون رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است! تعجب کردم از حال او خواست بامن تکلم کند و استغاثه نماید آندو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند تکلم کند؛ ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند او را کشیدند و نگذاشتند تا سه دفعه؛ از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صبحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صبحه من بیدار شد یکنفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود؛ پس قصه خواب را برای او نقل کردم و اتفاقاً اینوقتی را که از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من بر رفیقم گفتم خوبست مشرف شویم بحرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر شاید حقه تعالی بر او ترحم فرماید اگر این خواب رؤیای صادق باشد پس مشرف شدیم و آنچه را که قصد

داشتیم بعمل آوردیم و گذشت از اینمطلب قریب بیست سال و
برایم معلوم نشد از حال ملاجعفر چیزی و بگمان خودم چنان
فهمیدم این عذاب برای او بسبب تقصیر او باشد در اموال مردم
و بالجمله چون منت نهاد حق تعالی بر من بزیارت خانه اش و از
اعمال حج فارغ شدیم و مراجعت را بمدینه مشرفه موفق نشدیم
مرا مرضی عارض شد سخت بحدیکه مرا بازداشت از حرکت
وراه رفتن پس برفقای خود التماس کردم مرا شستشو دهید و
لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و بروضه مطهره حضرت
رسول (ص) ببرید پیش از آنکه مرا مرگ دریابد؛ پس رفقا
بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم
بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشته بی شغل خود رفتند چون
بیهوش آمدم مرا دوش گرفتند بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس
تا زیارت کردم آنگاه بردید بطرف پشت نزدیک بیت حضرت
فاطمه زهراء (س) که محل زیارت آن مظلومه است پس نشستم و
زیارت کردم آنحضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و بآن
بی بی خطاب کردم که بمارسیده از اخبار کثرت محبت شما
بفرزندت امام حسیر (ع) و من مجاور قبر شریف آنحضرتم پس
بحق آن بزرگوار که شفای مرا از حق تعالی بخواهید، پس
بجانب حضرت رسول (ص) توجه کردم و آنچه حاجت داشتم

عرض کردم از آنجمله طلب کردم شفاعت آنحضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را يك يك ذکر می کردم تا رسیدم باسم ملاجعفر در اینحال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم حال منقلب شد پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را بحال بد دیدم و نمیدانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خوابهای پریشان بوده بهر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او بجا آوردم؛ پس در حال خود خفتی دیدم برخاستم تنها بدون اعانت رفیق بمنزل آمدم و مرضم ببرکت حضرت زهراء (س) برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم و چون وارد احد شدیم و زیارت کردیم شهداء آنجارا خوابیدم در خواب دیدم ملاجعفر را بهیئت خوبی جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه باحنك در سر و عصائی در دست نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت «مرحباً بالاخوة والصداقه» شایسته است که رفیق بار رفیق چنین کند که تو بامن کردی، در اینمدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم پس تو از روضه مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند بحمام و پاکیزه ام کردند از

قذارات و کثافات و حضرت رسول (ص) اینجامه هارا برای من فرستاده و حضرت صدیقه (س) این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من بحمدالله بخوبی و عافیت منجر شد و آمده ام برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم تو را پس خوشحال باش که بسلامت بر میگردی بسوی اهل خود و آنها هم سالم میباشند - پس بیدار شدم شکر گو بان و خوشحال .

شیخ مرحوم فرموده شایسته است که شخص زبرک خبیر تأمل کند در دقائق این رؤیا زیرا که آن مشتملست بر چیزهایی که بر طرف می کند کوری دل را و خاشاک در چشم را .

حکایت - و نیز در دارالسلام است که شیخ اجل اورع جناب حاج ملاعلی ازوالد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل طهرانی (ره) نقل فرموده که من در کربلای معلی بودم و مادرم در طهران پس شبی در خواب دیدم که مادرم بنزد من آمد و گفت ای پسر من مردم و مرا آوردند بسوی تو و بینی مرا شکستند؛ پس ترسان از خواب بیدار شدم و چندی گذشت که کاغذی آمد از بعض اخوان و نوشته بود والدهات وفات کرد و جنازه اش را بنزد شما فرستادیم؛ چون جنازه کشها آمدند گفتند جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذی الکفل گذاشتیم چون گمان کردیم شما در نجف میباشید؛ پس من صدق

خواب را فهمیدم و لکن متحیر بودم در معنی کلام آن امر حومه که (بینی مرا شکستند) تا آنکه جنازه اش را آوردند کفن او را گشودم دیدم بینی او شکسته شده سبب را از حاملین آن پرسیدم گفتند ما سببش را نمیدانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت او را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم مالها باهم لگد کاری کرده و جنازه را بزمین افکندند شاید در آنوقت این آسیب بآن امر حومه رسیده دیگر غیر از این سببی برای آن نمیدانیم؛ پس جنازه والدهام را آوردم حرم جناب ابوالفضل (ع) و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم ای ابوالفضل مادرم نماز و روزه اش را نیکو بجا نیاورده الحال دخیل تست پس بر طرف کن از او اذیت و عذاب را و بر منست ب ضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم؛ پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد و مدتی گذشت؛ شبی خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه منست از خانه بیرون شدم ببینم چیست دیدم مادر مرا بدرختی بسته اند و تازیانه می زنند گفتم برای چه او را میزنید چه گناهی کرده؟ گفتند ما از جانب حضرت ابوالفضل (ع) مأموریم او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد؛ من داخل خانه شدم و آن پولیکه طلب میکردند آوردم بایشان دادم و مادر مرا از درخت باز کردم و بمنزل بردم مشغول

بخدمت او شدم؛ پس چون بیدار شدم حساب کردم آنمقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت پس آنمبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجل آقا میرزا سید علی صاحب کتاب ریاض (رض) و گفتم این پول پنجاه سال عبادتست مستدعیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.

قال شیخنا الاجل صاحب دارالسلام احله الله دارالسلام و فی هذه الرؤیا من عظم الامر و خطر العاقبة و عدم جواز التهاون بما عاهد الله علی نفسه و علو مقام اولیائمه الْمُحِبِّينِ مَا لَا يَخْفَى عَلٰی مَنْ نَامَلَهَا بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ وَ نَظَرَ الْاِعْتِبَارِ .

حکایت - و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که در طهران در یکی از حمام‌ها در سر حمام آن خادمی برد که او را پادومی گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی‌آورد؛ روزی آمد بنزد یکی از معمارها و گفت می‌خواهم برای من حمامی بنا کنی معمار گفت تو پول از کجا می‌آوری؟ گفت تو چکار داری؛ پول بگیر و حمام بساز؛ پس آنمعمار حمامی برای او ساخت معروف باسم او واسمش علی طالب بود؛ مرحوم حاج ملاخلیل می‌گوید: وقتی در نجف اشرف بودم خواب دیدم علی طالب آمد بنجف در وادی السلام؛ پس من تعجب کردم و گفتم تو چگونه باین مکان آمدی و حال آنکه تو نه نماز می‌کردی و نه

روزه میگرفتی؟ گفت: ایفلان؛ من مردم و مرا گرفتند باغل و زنجیرها که ببرند بسوی عذاب که حاج ملامحمد کرمانشاهی جزا اله خیراً فلانی را نائب گرفت برای من که حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من و از برای من زکوة و مظالم داد بفلانی و فلان و چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود حقه تعالی جزای خیرش بدهد پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند احوال علی طالب را پرسیدم پس مرا خبر دادند بهمان نحو که در خواب دیده بودم حتی اشخاصیکه نائب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب گفته بود؛ پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع .

منحی نماز که این خواب تصدیق می کند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات بمیت می رسد و آنکه گاهی که میت در تنگی و شدتست بواسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل میشود . و نیز تصدیق می کند اخباری را که فرمودند هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را بوادی السلام میبرند و در بعض اخبار است که گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و باهم

در ذکر حکایات مردگان — ۵۴ —

حدیث میگویند . و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صالحای ابرار طهران بوده .

حکایت - از اربعینیات عالم فاضل و عارف کامل قاضی سعید قمی (ره) نقل شده که فرمود بما رسیده از کسیکه ثقه و محل اعتماد است از استاد اساتید ما شیخ بهاء الملة و البدین العاملی قدس سره که روزی رفت زیارت بعض ارباب حال که در مقبره از مقابر اصفهان مأوی گزیده بود؛ آن شخص عارف بشیخ گفت من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم و آن اینست که دیدم جمعی جنازه را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلانموضع و رفتند پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم بر است و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی که در لباس ملوک است میرود نزد آن قبر؛ پس رفت تا رسید بآن قبر؛ چون نشست نزد آن قبر دیدم ناپدید شد گویا داخل قبر شد؛ پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خمیشتی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود پس نگاه کردم دیدم سگی می رود بر اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد؛ من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بدحال و بد هیئت با بدن مجروح و از همان راهی که آمده بود رفت؛ من عقب او رفتم و از او تمنا

کردم حقیقت حال را بر ایمن بگوید؛ گفت: من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد و از عمل غیر صالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آنسگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کمد و مرا هجروح کرد چنانچه می بینی و مرا نگذاشت با او باشم پس بیرون آمدم و او را وا گذاشتم.

چون عارف مکاشف این حکایت را نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی « فنحن قائلون بتجسد الاعمال و تصورها بالصورة المناسبة بحسب الاحوال » مؤلف گوید که تصدیق میکند این حکایت را اینخبر که شیخ صدوق در اول امالی روایت کرده و مخلص آنست که قیس بن عاصم منقری باجماعتی از بنی نمیم خدمت حضرت رسول (ص) رسیدند و از آنحضرت موعظه نافعہ خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلمات خویش از جمله فرمود: ای قیس چاره نیست ترا از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و تو مرده؛ پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر لئیم باشد و خواهد گذاشت تو را و محشور نخواهی شد مگر با او و مبعوث نشوی مگر با او و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او؛ پس قرار مده آنرا مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و از عمل تست؛ قیس عرض کرد

یا نبی الله، دوست داشتیم که این موعظه بنظم آورده شود تا ما افتخار کنیم بآن بر هر که نزدیک ما است از عرب و هم آن را ذخیره میگردیم؛ آنجناب فرستاد حسان بن ثابت شاعر را حاضر کنند که بنظم آورد آن را صلصال بن دلهمس حاضر بود و بنظم در آورد آنرا پیش از آنکه حسان بیاید و گفت

<p>تَخِيرَ خَلِيْطًا فَمَا لِكَ اِنَّمَا وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ اَنْ تُعَدَّ فَاِنْ كُنْتَ مَشْعُوْلًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ فَلَنْ يُّصْحَبَ الْاِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ اِلَّا اِنَّمَا الْاِنْسَانَ ضَيْفٌ لِاَهْلِهِ</p>	<p>قَرِيْبًا اَلْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ لِيَوْمٍ يُنَادِي الْمَرْءَ فِيهِ فَيَقْبَلُ بِقَبْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللهُ تَشْفَلُ وَمَنْ قَبْلَهُ اِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ يُقِيْمُ قَلْبًا يَلَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ</p>
---	--

شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: حضرت عیسی (ع) گذشت بقبری که صاحب آن را عذاب میکردند پس از یکسال دیگر باره از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن برداشته شده پس گفت ای پروردگار من؛ من گذشتم باین قبر در سال گذشته دید صاحبش در عذاب بود و امسال می بینم عذاب از او برداشته شده، پس وحی رسید بعیسی (ع) که یا روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که بعد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد؛ پس من آمرزیدم او را بسبب این عمل که فرزندش بجا آورد.

(فصل)

« یکی از منازل هولناک آخرت قیامت است »

که هولش عظیم بلکه از هر هولی اعظم و فزعش فزع اکبر است و حق تعالی در وصف آن فرموده « ثقلت فی السموات و الارض لا تأتیکم الا بغتة » سنگین و گران و عظیمست قیامت از حیث شدائد و هولهای او در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جن و انس نیاید شمارا مگر ناگهان .

قطب راوندی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت عیسی (ع) از جبرئیل پرسید کی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را به حدیکه افتاد غش کرد پس چون به حال آمد گفت یا روح الله نیست مسئول بامر قیامت اعلم از سائل پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند .

شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی (ره) از حضرت باقر (ع) روایت کرده که وقتی حضرت رسول (ص) نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل بجانب آسمان افتاد و رنگش تغییر کرد از ترس به حدیکه مانند زعفران شد پس خود را چسبانید بر سول خدا و با آن حضرت پناه برد پس حضرت نظر افکند بانجا که جبرئیل نظرش افتاده بود دید ملکی را که پر کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمینست پس آن ملک رو

کرد پیغمبر (ص) و گفت یا محمد من رسول خدایم بسوی تو که نورا منخیر سازم که پادشاه باشی و رسول بهتر است بسوی تو یا بنده باشی و رسول؟ پس حضرت التفات کرد بسوی جبرئیل دید رنگش بحال اول برگشته؛ جبرئیل عرض کرد بلکه اختیار کنید که رسول و بنده باشید؛ پس فرمود میخوامم بنده و رسول باشم؛ پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم بهمین نحو رفت تا آسمان هفتم هر آسمان را يك گام خود کرد و هر چه بالا رفت كوچك شد تا آنكه باندازه مرغ كوچكى شد؛ پس پیغمبر رو بجبرئیل کرد و فرمود همانا مشاهده کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزی را که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو؛ گفت یا رسول الله مرا ملامت نفرما آیا دانستی این ملك کی بود؟ این اسرافیل حاجب الرب بود و از زمانی که حقه عالی آسمانها و زمین را خلق کرده از مکان خود پائین نیامده (۱) من او را دیدم که بسوی زمین میآید گمان کردم آمده است برای برپا کردن قیامت پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر

۱- شاید مراد آن باشد که یکنفری تنها و بیخبر پائین نیامده باین نحو که اینجا آمده تا منافات نداشته باشد با پائین آمدن او با جبرئیل و میکائیل برای هلاک قوم لوط یا نحو آن والله العالم.

کرد که مشاهده فرمودید پس چون دیدم برای امر قیامت نیامده بلکه حق تعالی چون شمارا برگزیده بجهة بزرگی شما اورا خدمت شما فرستاده رکم بجا آمد و نفسم بسوی من برگشت - الخبر و در روایتی است که نیست ملك مقری و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرائی و نه دریائی مگر آنکه بترسند از روز جمعه چون قیامت برپا می شود در آن . فقیر گوید شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر چیزها که ذکر شد ترسیدن اهل آنها و موکلین آنها باشد چنانکه مفسرین در تفسیر آیه «نقلت فی السموات و الارض» گفته اند . روایت شده که چون حضرت رسول (ص) قیامت را ذکر می نمود شدید میشد صوت آنجناب و سرخ می شد رخسار مبارکش شیخ مفید در ارشاد نقل کرده چون حضرت رسول (ص) از غزوة نبوک بمدینه مراجعت کرد رسید بخدمت آنجناب عمرو بن معدیکرب؛ حضرت باو فرمود اسلام بیاور ای عمرو تا خدا ایمن گرداند تو را از فزع اکبر یعنی ترسیکه بزرگترین ترس هاست؛ عمرو گفت ای محمد فزع اکبر کدام است من کسی هستم که ترس بر من وارد نمیشود؟ (مؤلف گوید از اینکلام او معلوم میشود دلیری و قوت قلب او - نقل شده که او از شجمان نامی روزگار بوده و فتوح عجم بسیاری از آن بدست او واقع شده و شمشیرش صمصامه معروف بود و وقتی باو بیک ضربت

شدت هول قیامت — ۵۹ —

تمام قوائم شتر را از هم جدا کرد و عمر بن الخطاب در زمان خلافت از او خواهش کرد آن شمشیر را نشان او دهد؛ عمرو آن را حاضر نمود؛ عمر آن را کشید و بر محلی زد که تیزی در او امتحان کند ابدأ اثر نکرد؛ عمر آن را دور افکند و گفت این چیزی نیست! عمرو گفت: ای امیر شما از من شمشیر طلبیدید نه بازویی که آن شمشیر را میزده^(۱)؛ عمر از سخن عمرو بدش آمده او را عتاب کرد و بقولی او را بزد

بالجماله چون عمرو گفت من از فرع اکبر نمیترسم حضرت رسول فرمود ای عمرو چنین نیست که گمان کرده همانا صیحه زده شود بر مردم يك صیحه که باقی نماند میتی مگر آنکه زنده شود و نماند زنده مگر آنکه بمیرد مگر آنها یک که خدا خواسته نمیرند، پس يك صیحه دیگر بر ایشان زده شود که تمامی زنده شوند و صف بکشند و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود و پارهها از آتش جهنم جدا شود مانند کوهها و افکنده شود پس نماند صاحب روحی مگر دلش کنده شود و گناهِش را یاد کند و مشغول بخورد شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد؛ پس کجائی تو ای عمرو از این؟ عمرو گفت همانا میشنوم امری را که عظیم و بزرگست پس ایمان آورد با قوم خود **بالجماله** روایت در این باب بسیار است که از همگی استفاده

۱- (وعادة السيف ان يزهر بجوهزه وليس يعمل الا فی یدی بطل)

— ۶۰ — وسایل ایمنی از فزع اکبر

می‌شود که هول قیامت هول بسیار بزرگ‌یست و بحدی قیامت هولناک‌ست که اموات در عالم برزخ و قبر نیز هول و وحشت آن را دارند بنحویکه بعضی از آنها که بدعای اولیاء خدا زنده شده‌اند دیده‌شدند که موهایشان تمام سفید بوده سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند ؟ گفتند ما را وقتیکه امر کردند بزنده شدن گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول قیامت تمامی موهای ما سفید شد . اینک ما در اینجا ذکر میکنیم بعض چیزهایی را که سبب تخلص از شدائد قیامت و ایمنی از فزع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است :

اول - روایت شده که هر که بخواند سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب روز قیامت که مبعوث شود جمالش مثل جمال یوسف باشد و نرسد باو فزع و ترسی روز قیامت .

و از حضرت امام محمد باقر (ع) مرویست که هر که بخواند سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله حقتعالی او را مبعوث فرماید در جمله آنها؛ که ایمن و بی ترسند .

و از حضرت امام جعفر صادق (ع) مرویست هر که بخواند سوره احقاف را در هر شب یا در هر جمعه نرسد باو ترسی در دنیا و ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس روز قیامت .

و نیز از آنحضرت منقولست که هر که بخواند سوره والعصر را در نمازهای نافله خود مبعوث شود روز قیامت با صورت

وسایل ایمنی از فزع اکبر - ۶۱ -

سفید و روشن و دهانش بخنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود . دوم - شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) نقل کرده که حضرت رسول (ص) فرمود هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سفید کرده ایمن گرداند حقتعالی او را از هول قیامت . سوم - و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن ایمن وی ترس گردد از فزع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت . و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که بمیرد در یکی از دو حرم یعنی حرم مکه و حرم مدینه خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنها بیکه ایمن وی ترسند . چهارم - شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود هر که دفن شود در حرم مکه معظمه ایمن گردد از فزع اکبر . پنجم - شیخ صدوق از حضرت رسول (ص) نقل کرده که هر که پیش آید او را فاحشه یا شهوتی پس اجتناب کند از آن بجهت ترس از خداوند؛ حق تعالی حرام کند بر او آتش جهنم را و ایمن گرداند او را از ترس قیامت . ششم - و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که خشم گیرد نفس خود را نه مردم را ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس روز قیامت . هفتم - شیخ اجل علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که هر که فرو خورد خشم خود را

— ۶۲ — وسایل نجات از فزع اکبر

و حال آنکه ممکن باشد او را که جاری و روان گرداند آن را
پر کند حقه تعالی دل او را از امن و ایمان روز قیامت .

هشتم - حقه تعالی در سوره نمل فرموده « من جاء بالحسنة فله
خیر منها وهم من فزع يومئذ آمنون » هر که آورد روز قیامت
حسنه را پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز
ایمنند . از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود
حسنه در این آیه معرفت و ولایت و محبت ما اهل بیت است .

نهم - شیخ صدوق از حضرت صادق ۴ روایت کرده که
فرمود هر که اعانت کند برادر مؤمن از دو هکین تشنه را از
توانائی خود و آسایش دهد او را از غم و اندوهش یاری کند
او را بقضاء حاجتش برای او باشد از حقه تعالی هفتاد و دور رحمت
که یکی از آنها را در دنیا باو مرحمت فرماید که اصلاح کند باو
امر معاشش را و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت دیگر را برای
ترسها و هولهای روز قیامت . مؤلف گویید در خصوص قضاء
حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده از جمله

از حضرت باقر ۴ مرویست که کسیکه برود پی حاجت
برادر مسلمان خود حقه تعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار
فرشته در آورد و بر ندارد قدمی مگر آنکه بنویسد برای او حسنه
و محو نماید از او سیئه و بالا برد برای او درجه و چون فارغ
شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسیکه حجه و عمره

وسایل نجات از فزع اکبر — ۶۳ —

بجا آورده باشد . و از حضرت صادق (ع) منقولست که
قصاء حاجت مرد مؤمنی افضالست از حجه و حجه و حجه و
شمرده تاده حج . و روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه
عابدی بنهایت عبادت می رسید اختیار میکرد از همه عبادات
کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را .

شیخ جلیل شاذان بن جبرئیل قمی روایت کرده از حضرت
رسول (ص) که در شب معراج اینکلمات را دید که بر در دوم
بهشت نوشته شده « لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله » از برای هر چیزی جلیه است و جلیه سرور در آخرت
چهار خصلت است دستمالیدن بر سر یتیمان ، مهربانی کردن
با بیوه زنان ، رفتن پی حاجت مؤمنان و پرستاری از فقیران و
مسکینان الی غیر ذلک ؛ لهذا علماء و بزرگان دین خیلی اهتمام
در قضاء حوائج مؤمنان داشتند و حکایاتی از ایشان در اینباب
نقل شده که جای نقل نیست .

دهم - شیخ کلینی از حضرت امام رضا ۴ نقل کرده که
هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را بقبر
و بخواند « انا انزلناه » را هفت مرتبه ایمن گردد از فزع اکبر
مؤلف گوید در روایت دیگر است که رو بقبله کند و دست
بگذارد روی قبر و این ایمن بودن از فزع اکبر ممکنست برای
خواننده باشد چنانچه ظاهر خبر است و محتماست برای میت

— ۶۴ — وسایل نجات از فزع اکبر

باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود ؛ و این فقیر دیدم در مجموعه که شیخ اجل افقه ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی معروف بشیخ شهید زیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجل آیه الله علامه حلی (ره) آمد و گفت نقل میکنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش بسند خود از امام رضا (ع) که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند سوره «قدر» را و گوید «اللهم جاف الارض من جنوبهم و صاعد اليك ارواحهم و زددهم منك رضواناً و اسكن اليهم من رحمتك ما تصل به و حدتهم و تونس و حشتهم انك على كل شيء قدير» ایمن شود از فزع اکبر خواننده و میت . مؤلف گوید قبر فخر المحققین بنا بر آنچه از کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر میشود در نجف اشرف و شاید نزدیک قبر والدش علامه (ره) در ایوان مطهر باشد .

(فصل)

از جاهای هواناك قیامت ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت ترین ساعات و وحشتناکترین آنهاست بر فرزند آدم

حقیقتاً، در سوره معارج فرموده « فذرهم يخوضوا و يلعبوا

الخ^(۱)، یعنی بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند تا ملاقات کنند روز خود را آن روزیکه موعود شده اند روزیکه بیرون آیند از قبرهایشان در حالیکه شتاب کننده باشند که گویا بسوی عالمی بر پا شده سرعت میکنند چنانکه لشکر پراکنده که علم خود را بر پا بینند بجانب او شتاب گزینان روند در حالیکه چشمهایشان فرو افتاده که نمیتوانند هول نظر کنند و فرو گرفته ایشان را خواری؛ اینست آن روزی که وعده داده میشدند* از این موعود روایت شده که گفت نشسته بودم در خدمت امیر المؤمنین (ع) که آنجناب فرمود همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال؛ اول موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس میشوند هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالیکه ایمان داشته باشد بخدا و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت و مقر باشد بخدا و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب خدا آمده نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی* و حضرت امیر المؤمنین در نهج البلاغه فرموده «وذلك يوم يجمع الله فيه الاولين والآخرين

۱ - بقية الايات « حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون يوم يخرجون من الاجداث سراعا كأنهم الى نصب يوفضون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون »

لنقاش الحساب و جزاء الاعمال خضوعاً قیاماً قد الجمهم العرق و رجفت بهم الارض واحسنهم حالامن وجد لقدمیه موصعاً ولنفسه متسعاً ، وصف کرده آنحضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها ؛ فرموده : آن روزیستکه جمع می فرماید حقه مالی در آن خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی بحساب ایشان بدقت و مناقشه و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان و حال مردم در آن روز باین نحو استکه خاضع و فروتن ایستاده اند و عرق ایشان تا دهن های ایشان رسیده و زمین ایشان را بسختی و شدت میچنبد و از همگی مردم حال آنکسی بهتر است که برای قدم های او جایی باشد و بقدریکه بخواهد نفس بکشد محل نفس داشته باشد . شیخ کلینی از حضرت صادق روایت کرده که مثل مردم روز قیامت در وقتیکه ایستاده اند برای امر پروردگار ، مانند تیراست در ترکش یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای میدهند بحدیکه از تنگی جای تکان نمیخورند همینطور جای آدمی نیز تنگست در آن روز بحدیکه نیست برای او مگر موضع قدم او و قدرت ندارد از محل خود جدا شود . بالجمله این موقف موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعض اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان :

اول - شیخ صدوق (ره) روایت کرده از ابن عباس از

در وصف بیرون آمدن از قبر - ۶۷-

حضرت رسول (ص) که آنحضرت فرمود شك كننده در فضل علی بن ابیطالب (ع) برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد و بر هر شعبه از آن شیطانی باشد که روترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او .

دوم - شیخ کلینی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حق تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان که بسته شده باشد دستهایشان بگردنهایشان حدیقه قدرت نداشته باشند بگیرند بدستهایشان باندازه يك سر انگشت با ایشان ملائکه باشد که سرزنش کند ایشان را سرزنش سختی بگویند این اشخاص کسانی هستند که منع کرد خیر کوی ایشان را از خیر بسیار اینها اشخاصی هستند که حق تعالی بایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حق خدا را که در اموالشان بود .

سوم - شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول (ص) در حدیثی طولانی که هر که نمایی و سخنچینی کند مابین دو نفر مسلط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت پس چون از قبر بیرون آید مسلط شود بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را بدندان بکند تا داخل جهنم شود .

چهارم - و نیز از آنحضرت روایت کرده هر که پر کند چشم خود را از نگاه کردن بزنی نامحرم حق تعالی محسور کند

اورا روز قیامت در حالیکه میبخ دوز کرده باشند اورا بمیخهای آتشی تا حقتعالی حکم فرماید همین مردم پس امر شود که اورا ببرند جهنم^(۱) . پنجم - و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود شارب الخمر محشور میشود روز قیامت در حالی که رویش سیاه و چشمهایش کبود باشد و مایل و کج شده باشد کنج دهانش و جاری باشد آب دهانش و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش . و در علم الیقین محدث فیض است که روایت شده در صحیح که شارب الخمر محشور میشود روز قیامت در حالیکه کوزه در گردنش است و قدحی در دستش و رویش گندیده تراست از هر م. داری که در روی زمین است و لعنت میکند اورا هر که میگذرد بر او از خلابق

ششم - شیخ صدوق از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود میآید روز قیامت شخص دو رو در حالیکه بیرون کرده زبانش را از قفای خود و بیک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش رو در حالیکه شعله میکشند از آتش تا آفر و خسته کنند جسد او را پس گفته شود اینست آنکسیکه در دنیا

۱ - و ناعم ما قبل:

منگر	بنات که آخر	نگرستن گریستن آرد بار
شاهدان زمانه خرد و بزرگ	دیده را یوسفند و دل را گریک	
جمع مفتول دل گسل باشد	زلف مرغول (*) غول دل باشد	
(*) مرغول - پیچ و تاب		

وصف بیرون آمدن از قبر — ۶۹ —

دورو و دو زبان بوده و شناخته میشود باین روز قیامت •
بدانکه چیزهاییکه نافعست برای این موقف بسیار
است و ما بچند چیز از آن اشاره می کنیم :

اول - در حدیثی وارد شده هر که تشییع کند جنازه
را حقتعالی موکل فرماید باوملائکه که باایشان باشد رایاتی
تشییع کنند او را از قبرش تا محشر •

دوم - شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده
هر که بر طرف کند از مؤمنی اندوهی حقتعالی بر طرف کند از
او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر در حالیکه دلش
خنک و سرد باشد • سوم - شیخ کلینی و صدوق از سدید
صیرفی روایت کرده اند در خبری طولانی که گفت فرمود حضرت
صادق (ع) که چون حقتعالی مؤمن را از قبر بیرون آورد بیرون
شود با او مثالی یعنی قالب و کالبدی که پیش روی او باشد پس
هر چه ببیند مؤمن دولی از هواهای روز قیامت آن مثال باو
گوید اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را بسرور و کرامت
از حقتعالی و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب پس حق
تعالی حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را ببهشت
و آن مثال در جاو او باشد پس مؤمن گوید باو خدا رحمت کند
تورا خوب رفیقی بودی برای من ؛ بیرون آمدی بامن از قبر من
و پیوسته بشارت دادی مرا بسرور و کرامت از حقتعالی تا دیدم

-۷۰- وصف بیرون آمدن از قبر

آن را پس تو کیستی؟ گوید من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی ببرادر مؤمن خود در دنیا حقیقتاً خالق فرموده مرا از آن تا بشارت دهم تورا .

چهارم - و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هر که بیوشاند برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی حقیقت بر حق تعالی پوشند او را از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او سختیهای مرگ را و گشاد کند قبر او را و آنکه وقتیکه از قبر بیرون آید ملاقات کند ملائکه را به زده یعنی ملائکه او را بشارت دهند و اشاره بهمین است آیه شریفه «تتلقیهم الملائکه هذا یومکم الذی کنتم توعدون»

پنجم - سید بن طاوس در کتاب اقبال روایت کرده از حضرت رسول که هر کس بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» بنویسد حقیقتاً برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال و بیرون شود از قبرش روز قیامت در حالی که رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صدیقین نوشته شود . ششم - خواندن دعای جوشن کبیر است در اول ماه رمضان ختم ذکره حتم .

شایسته است در اینجا خبری را که مناسب مقام است ذکر کنیم
شیخ اجل امین الدین طبرسی (ره) در مجمع البیان نقل

وصف بیرون آمدن از قبر - ۷۱ -

کرده از برای بن عازب که گفته نشسته بود معاذ بن جبل نزدیک حضرت رسول (ص) در منزل ابو ایوب انصاری پس معاذ گفت یا رسول الله خبرده مرا از قول حق تعالی «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ قَتَاتُونَ أَفْوَاجًا» یعنی روزیکه دمیده شود در صور پس بیایید شما فوج فوج؛ حضرت فرمود ای معاذ سؤال کردی از امر عظیمی؛ پس رها کرد چشمهای خود را^(۱) پس فرمود محشور شوند ده صنف از امت من متفرق و پراکنده که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان و تغییر داده باشد صورتشان را باین صورتها: بعضی بصورت بوزینه باشند، بعضی بصورت خوکها، بعضی نگونسار باشند باین طریق که پاهایشان از بالا و صورتهایشان ززیر و بکشند ایشان را بصورتها بمحشر، بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند، بعضی کران و گنگان باشند که چیز فهم نکنند، بعضی بنمکند زبانهایشان را پس روان باشد چرک از دهانشان عوض آب دهانشان بنحویکه پلید شمرند ایشان را اشخاصیکه در قیامت جهمشده اند، بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان، بعضی آویخته باشند بتمنه های درخت آتشی بعضی گندیده تر باشند از مردار، بعضی پوشیده باشند جبهه های تمام و دراز از قطران که تمام اندام ایشان را گرفته باشد و جسمیده باشد پوستهای ایشان؛ پس آنها یککه بصورت بوزینه

۱- شاید مراد آن باشد که گره کرد

اند اشخاصی هستند که سخنجبینی و نمایی میکنند؛ آنها بیکه بصورت خوگها باشند ایشانند اهل سحت یعنی کسبهای حرام مثل رشوه؛ آنانکه نگونسارند پس خورندگان ربا میباشد؛ آنانکه کورند کسانی هستند که بجور حکم میکنند؛ آنانکه کر و گنک میباشد اشخاصی هستند که بعملهای خود عجب میکنند؛ آنانکه میمکنند زبانهایشان را علماء و قاضیانند که اعمالشان مخالفست با اقوالشان؛ آنانکه دستها و پاهایشان بریده است کسانی باشند که اذیت میکنند همسایگان را، و آنانکه بدار آتشی آویخته شده اند کسانی هستند که سعایت و سخنجبینی میکنند برای مردم نزد سلطان؛ و آنانکه گندیده ترند از مردار اشخاصی هستند که بهره میبرند از شهوات و لذات و منع میکنند حق خدا را که در اموالشان است؛ آنانکه پوشیده اند جبهه های از قطران پس ایشانند اهل فخر و کبر

(فصل)

« یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان »

« و سنجیدن اعمال است »

قال الله تعالى في اوائل سورة الاعراف
 « وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُتْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ »

یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حقیقت پس هر که سنگین باشد ترازو های^(۱) او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران و هر که سبک باشد ترازو های او پس ایشانند که زبان کردند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ظام میکردند یعنی انکار میکردند عوض آنکه تصدیق کنند

و در سوره قارعه فرموده «القارعة ما القارعة» تا آخر سوره «قارعه» یعنی قیامت بجهت آنکه میکوبد دلها را بفرع و ترس پس معنی چنین باشد قیامت و چیست قیامت و چه دانا کرد تو را که چیست آن روزیکه میباشند مردم مانند پروانه پراکنده و میباشند کوهها مانند پشم رنگ شده و حلاجی شده پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس ما و ایش هاویه است و چه دانا کرد تو را که چیست هاریه آن آتشی است بسیار سوزنده . بد آنکه برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آنجناب (ص) و مثل حسن خلق نباشد ؛ و من در اینجا بد کرد چند خبر در فضیلت صلوات و سه روایت با چند حکایت

۱- مفسرین گفته اند سبب آنکه میزان را بصیغه جمع حقیقتاً ذکر فرموده میشود آن باشد که هر نوع از انواع طاعات را میزانی باشد و میشود نیز جمع موزون باشد یعنی اعمال سنجیده او .

در حسن خلق کتاب خود را زینت می دهم :

(اما اخبار در فضل صلوات)

اول - شیخ کلینی بسند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق (ع) فرمودند گذاشته نمی شود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد و همانا گذاشته شود اعمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش پس سنگین شود میزانش .

دوم - از حضرت رسول (ص) هر وی است که فرمود من روز قیامت نزد میزانم پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفه سیمتاش را سنگین کند من بیاورم صلوات او را که بر من فرستاده تا سنگین کنم کفه حسناتش را .

سوم - و نیز شیخ صدوق از حضرت رضا (ع) نقل کرده که فرمود هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را بر طرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل او بفرستد که آن خراب و ویران میکند گناهان را

چهارم - از دعوات راوندی نقلستکه حضرت رسول فرمود هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق بمن حقست بر حق تعالی که پیامرزد گناهان او را که در آن شب و آن روز کرده

پنجم - و نیز از آنحضرت مرویست که در رؤیا دیدم
عمویم حمزة بن عبدالمطاب و برادرم جعفر بن ابیطالب را که
در پیش آنها طبقی است از سدر پس یکساعتی از آن میل کردند
پس از آن سدر مبدل شد بانگور پس یکساعتی از آن خوردند
پس از آن انگور رطب شد پس یکساعتی از آن میل کردند؛
من نزدیک ایشان رفتم و گفتم پدرم فدای شما باد چه عملی
یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند پدران و مادران
ما فدای تو باد یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو و
سقای آب و محبت علی بن ابیطالب (ع).

ششم - و نیز از آنحضرت مرویست که هر که صلوات فرستد
بر من در کتابی پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی
که اسم من در آن کتاب است .

هفتم - شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که
فرمود هرگاه ذکر پیغمبر (ص) شود پس بسیار بفرستید صلوات
بر او پس بدرستی که هر که صلوات فرستد بر پیغمبر (ص)
یکمرتبه، صلوات بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار
صف از ملائکه و باقی نماید از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه
صلوات فرستد بر آن بنده بجهت صلوات خدا و صلوات ملائکه
پس کسیکه رغبت کند در این پس او جاهلیست مفرور که
بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش .

فقیر گوید شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده از حضرت صادق (ع) در معنی آیه «ان الله وملائکته يصلون علی النبی . الایة» آنحضرت فرمود صلوات از حق تعالی رحمتست و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعاء است . و در همان کتاب روایت است که رازی گفت ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد؟ فرمود میگوئید «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَانْبِيَاءِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» گفت گفتم چه ثواب است برای کسیکه این صلوات را بفرستد فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است مثل روزی که از مادر متولد شده .

هشتم - شیخ ابوالفتوح رازی روایت کرده است از حضرت رسول (ص) که فرمود در شب معراج چون با آسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست داشت دزهر دستی هزار انگشت و مشغول بود بحساب و شماره کردن بانگشتان ؛ ار جبرئیل پرسیدم کیست این ملک و چه چیز را حساب میکند؟ گفت این ملکی است موکل بداندهای باران حفظ میکند که چند قطره از آسمان بزمین نازلشده پس گفتم با آن ملک که تو می دانی از زمانیکه حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان بزمین آمده؟ گفت یا رسول الله قسم با آن خدا نیکیه تورا

در فضیلت صلوات - ۷۷ -

بحق فرستاده بسوی خلق غیر از آنکه می دانم چند قطره به زمین نازل شده بتفصیل می دانم چند قطره بدریا فرود آمده و چند قطره در بیابان و چند قطره در معموره و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان؛ حضرت فرمود من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب پس گفت یا رسول الله! این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن يك چیز را قدرت ندارم! گفتم کدام حساب است آن؟ گفت قومی از امت تو که در جائی حاضر می شوند و اسم تو برده میشه د نزد ایشان پس صلوات میفرستند بر تو من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم.

نهم - شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه « **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ السَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ** »

هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند رد کند بر او بعد هر بنده حسنه و عملش در آن روز مقبول باشد و بیاید در روز قیامت در حالی که مابین دیدگانش نوری باشد.

دهم - روایت شده هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: « **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَلْ فَرَجَهُمْ** »

نمیرد تا امام قائم (ع) را درك نماید.

واما روایات در حسن خلق ؛ پس چنین است :

روایت اول - از انس بن مالک منقولست که گفت وقتی در خدمت حضرت رسول (ص) بودم و بر تن شریف آنجناب بردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زبر بود که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آنحضرت را گرفت و سخت کشید بنحوی که حاشیه ردا در تن گردن آنجناب اثر کرد ؛ پس گفت ای محمد بار کن بر این دوشتر من ز مالیکه نزد تست زیرا که آنمال خداست نه مال تو و نه مال پدر تو ؛ حضرت در جواب او سکوت نمود آنگاه فرمود : مال مال خداست و من بند خدا هستم پس فرمود آیا قصاص بکنم از تو ای اعرابی ؟ گفت نه ؛ فرمود چرا ؟ گفت زیرا که شیوه و خلق تو آنست که بدی را ببدی مکافات نکنی ؛ حضرت خندید و امر کرد بیک شتر او جو بار کردند و بدیگری خرما و باو مرحمت فرمود مؤلف گوید : ذکر کردن من این روایات را در اینمقام جهت تبرک و تیمن است نه برای بیان حسن خلق رسولخدا (ص) یا ائمه هدی (ع) زیرا شخصی را که حق تعالی در کلام مجید بخلق عظیم یاد فرماید و علمای فریقین در سیرت و خصال حمیده اش کتاب ها نوشته باشند و عشری از اعاشار آن را احصاء نموده باشند دیگر چیزی نوشتن من در این باب سماجت است .

ولقد اجاد من قال

محمد سيد الكوايين و الثقلين
 فاق النبيين في خلق وفي خلق
 و كلهم من رسول الله ملتس
 وهو الذي تم معناه و صورته
 منزه عن شريك في محاسنه
 فمبلغ العلم فيه انه بشر
 والفريقين من عرب ومن عجم
 ولم يدانوه في علم ولا كرم
 غرقا من البحر اورشفا من الديم
 ثم اصطفاه حبيبا باري، النسم
 فجوهر الحسن فيه غير منقسم
 و انه خير خلق الله كلهم

روایت دوم - از عصام بن مصطلق شامی نقل شده که
 گفت وقتی داخل مدینه معظمه شدم دیدم حسین بن علی (ع)
 را پس بهعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او ؛ پس
 حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتیکه در
 سینه داشتم از پدر او پس جلو رفتم و گفتم توئی پسر
 ابوتراب (اهل شام از حضرت امیر المؤمنین ع بابوتراب تعبیر
 میکردند و گمان میکردند که باین اسم تنقیص آنجناب می
 کنند و حال آنکه هر وقت ابوتراب می گفتند گویا حلی و حلال
 بآنحضرت می پوشانیدند)

بالجمله ؛ عصام گفت گفتم با امام حسین (ع) توئی پسر
 ابوتراب ؟ فرمود : بلی ؛ « فبألفت فی شتمه و شتم ایبه »
 یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا بآن حضرت و پدرش گفتم
 « فبظن الی نظرة عاطف رؤف » پس نظری از روی عطوفت

ومهر بانی بر من کرد و فرمود « اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن
الجاهلین الی قوله تنالی ثم لا یقصرون » و این آیات اشارت
است بمکارم اخلاق که حقیقتاً بیغمبرش را بآن تأدیب فرمود
از جمله آنکه بمیسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیاد
تر نباشد و بدی را بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند
و در مقام وسوسه شیطان پناه بخدا گیرد « ثم قال - خفض
علیک استغفر الله لی و لک » پس فرمود بمن آهسته کن و سبک
و آسان کن کار را بر خود طلب آمرزش کن از خدا برای من
و برای خود ؛ همانا اگر تو طلب یاری کنی از ما تو را یاری
کنیم و اگر طلب عطا کنی تو را عطا کنیم و اگر طلب ارشاد
کنی تو را ارشاد کنیم ؛ عصام گفت من از جسارت های خود
پشیمان شدم ، آنحضرت بفرست دریافت پشیمانی مرا فرمود
« لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین »
و این آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف است برادران
خود که در مقام عفو از تقصیرات آنها فرمود که عتاب و ملامتی
نیست بر شما بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین
پس آنجناب فرمود بمن که تو از اهل شامی ؟ عرض کردم بلی
فرمود « شنشنة اعرفها من اخزم » و این مثلی است که حضرت
بآن تمثل جست ؛ حاصل آنکه این دشنام و ناسزا گفتن بما

عادت و خوی اهل شام است که معویه در میان آنها سنت گذاشت؛ پس فرمود «حیا نا الله و ایاک» هر حاجتی که داری بنحو انبساط و گشاده رویی حاجات خود را از ما بخواه که می بایی مرا در نزد افضل ظن خود بمن انشاء الله تعالی؛

عصام گفت این اخلاق شریفه آنحضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد چنان زمین بمن تنگ شد که دوست داشتم بزمین فرو روم؛ لاجرم از خدمت آنحضرت آهسته بیرون شدم در حالیکه پناه بمردم میبردم بنحویکه آنجناب با تفت من نشود و مرا نیند لکن بعد از آنمجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش.

مؤلف گوید صاحب کشف در ذیل آیه شریفه «لا تثریب علیکم الیوم» که حضرت سید الشهداء (ع) بآن تمثل جست روایتی از حسن خلق یوسف صدیق نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است و آن روایت اینست:

برادران یوسف (ع) پس از آنکه شناختند یوسف را برای او پیغام دادند که تو ما را میخوانی صبح و شام در سر سفره خود ما خجالت میکشیم و حیا میکنیم از تو بواسطه آن تقصیراتی که از ما سرزده نسبت بهجناب تو؛ فرمود: چرا حیا می کنید و حال آنکه شما سبب عزت و شرف من هستید زیرا

که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان بهمان چشم اول بمن نگاه میکنند و میگویند « سبحان من بلغ عبداً بیع بعشورین درهماً ما بلغ » یعنی منزله است خداوندی که رسانیده بنده را که بیست درهم خریده شده باین مرتبه از رفعت؛ و بتحقیق که من الآن بواسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم زیرا دانستند که شما برادران منید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیلیم .

و نیز روایت شده چون حضرت یعقوب و یوسف بهم رسیدند یعقوب پرسید پسر جان بگو برایم چه بسرت آمد ؟ گفت بابا می پرس از من که برادرانم بامن چه کردند بلکه پرس که حق تعالی بامن چه کرد .

روایت سوم - شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی (ع) را اذیت میکرد و ناسزا بآن جناب می گفت هر وقت که آنحضرت را می دید و بامیرالمؤمنین (ع) دشنام می داد تا آنکه روزی بعضی از کسان آنجناب عرض کردند بگذار این فاجر را بکشیم؛ حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را و پرسید آن مرد کجاست گفتند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است؛ حضرت

سوار شد از مدینه بدیدن او تشریف برد؛ وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت، حضرت بهمان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعه او شد؛ آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال؛ از آنجا نیا! حضرت بهمان نحو که می رفت رفت تا باو رسید و نشست نزد او و با او بگشاده روئی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او چه مقدار خرج زراعت خود کرده؟ گفت صد اشرفی! فرمود چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟ گفت غیب نمیدانم! فرمود من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت امید دارم دو بیست اشرفی عاید شود پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و باو مرحمت کرد و فرمود این را بگیر و زراعتت نیز باقیست و حقه‌عالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امید داری؛ آن شخص بر خاست و سر آنحضرت را بوسید و از آنجناب درخواست کرد از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید؛ حضرت تبسم فرمود و برگشت؛ پس از این آن شخص را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش با آنجناب افتاد گفت «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالت» اصحاب از گفتند قصه تو چیست تو پیش از این غیر این می گفتی؟ گفت شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید پس شروع نمود با آنجناب دعا کردن؛ اصحابش باو مخاصمه کردند او نیز با ایشان مخاصمه کرد؛ پس حضرت

فرمود بتکسان خود کدام يك بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم ؟ همانا من اصلاح کردم امر او را بمقدار پولی و کفایت کردم شر او را بآن .

(و اما حکایات در حسن خلق)

حکایت - نقل است روزی مالک اشتر (ره) میگذشت در بازار کوفه و برتن آنجناب بود پیراهنی از خام و برسرش عمامه از خام ، یکی از مردمان بازاری که او را نمیشناخت بنظر حقارت باو نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف بندقه یعنی گلوله کلین بجانب آنجناب افکند ؛ مالک از او بگذشت و چیزی باو نگفت ؛ پس بآنمرد گفتند آیا دانستی با چه کس این اهانت و استهزاء نمودی ؟ گفت نه ؛ گفتند این شخص مالک اشتر یار امیرالمؤمنین ع بود . آنمرد را ترس گرفت و عقب مالک رفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید؛ او را دید که در مسجد رفته و بنماز ایستاده ؛ چون از نماز فارغ شد آنشخص افتاد روی پاهای آنجناب که بیوسد مالک گفت چه امر است ؛ گفت عذر میخواهم از جسارتی که کرده ام فرمود باکی نیست بر تو بخدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آنکه استغفار کنم برای تو .

مؤلف گوید : ملاحظه کن چگونه اینمرد از حضرت امیر

در حسن خلق است - ۸۵ -

المؤمنین (ع) کسب اخلاق کرده با آنکه از امراء لشکر آن حضرت و شجاع و شدید الشوکه است و شجاعتش بمرتبه است که ابن ابی الحدید گفته اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاعتراز اشتر نیست مگر استادش امیرالمؤمنین (ع) گمان میکنم قسمش راست باشد؛ چه بگویم در حق کسیکه حیات او منہزم کرد اهل شام را و ممات او منہزم کرد اهل عراق را؛ و علی (ع) در حق او فرموده اشتر برای من چنان بود که من برای رسول خدا (ص) بودم؛ و با صاحب خود فرموده کاش در میان شما مثل او دونفر بلکه یک نفر مثل او داشتم؛ و شدت شوکتش بر دشمن از تأمل در این اشعار که از آنبزرگوار است معلوم می شود:

بقیت و فری (۱) و انعرفت عن العلی و لقیبت اضیافی بوجه عبوس
ان لم اشن علی ابن هند غارة لم تغل يوماً من نهاب نفوس
خیلا کامثال السعالی شرباً تغدوا بیض فی الکریهة شوس
حمی الحدید علیهم فکانه و مضان برق او شعاع شوس

بالجمله با اینمقام از جلالت و شجاعت و شدت شوکت حسن خلق او بمرتبه رسیده که یکشخص سوقی باو اهانت و استهزاء می نماید ابدأ تغییر حالی باو دست نمی دهد بلکه می رود مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید و

اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه او بر نفس و هوای خود بالاتر است از شجاعت بدنی او؛ قال امیر المؤمنین ع « اشجع الناس من غلب هواه »

حکایت - شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققین و افضل الحكماء و المتکلمین وزیر اعظم و استاد من تأخر و تقدم ذو الفیض القدسی جناب خواجه نصیرالدین طوسی (ره) نقل کرده که روزی کاغذی بدستش رسید از شخصی که در آن کلمات زشت و بدگوئی بایشان داشت از جمله اینکلمه قبیحه در آن بود « یا کلب بن کلب » ! محقق مذکور چون آنکاغذ را مطالعه نمود جواب آن را بمتانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدین یک کلمه زشتی؛ از جمله مرقوم فرمود قول تو خطاب بمن « ایسک » این صحیح نیست زیرا که سگ بچهار دست و پا راه می رود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من منتصب القامه ام و بشره ام ظاهر و نمایانست نه آنکه مانند کلب پشم داشته باشم و ناخنهایم پهن است و ناطق و ضاحکم؛ پس این فصول و خواصی که در منست بخلاف فصول و خواص کلب است ! و بهمین نحو جواب کاغذ او را نگذاشت و او را در غیابت جب مهانت گذاشت .

مؤلف گوید این خلق شریف از این محقق جلیل عجبی

ندارد زیرا که آیه الله علامه حلی (ره) در حق او فرموده که این شیخ افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیه و نقلیه و کتب بسیاری در علم حکمت و احکام شرعیه بر مذهب امامیه تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق .

این فقیر گوید اینجا جای تمثیل باین شعر است :

(هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی)

خواجه این حسن خلق را از رجوع بدستور العمل و کردار ائمه اطهار (ص) اخذ کرده ؛ آیا نشنیده که امیر المؤمنین (ع) شنید شخصی قنبر را دشنام می دهد قنبر خواست دشنام او را باو برگرداند که حضرت ندا کرد «مهلا یا قنبر» آرام باش ای قنبر بگذار این شخص دشنام دهنده خوار شود، همانا بسکوت خود خشنود می کنی خداوند رحمن را و بخشم درمبآوری شیطان را و شکنجه می کنی دشمن خود را ، قسم بآنخدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خشنود نمی کند خدا را بچیزی مثل حلم و خشمناک نمی کند شیطان را بچیزی مثل خاموشی و شکنجه نمی کند احق را بچیزی مثل سکوت از جواب او .

بالجملة مخالف و مؤالف خواجه را ستایش نموده اند .

جرجی زیدان در (آداب اللغة العربية) در ترجمه او گفته که کتابخانه اتخاذ کرد و مهله کرد آن را از کتب که عددش زیاده از چهارصد هزار مجلد بود « و اقام المنجمين والفلاسفة و وقف عليها الاوقاف فزها العلم في بلاد المغول على يد هذا الفارسی کانه قبس منير في ظامة مدلهمة » . این احقر در کتاب فوائد الرضويه که در تراجم علماء اماميه است ترجمه این بزرگوار را باندازه که فراخور آن کتاب بود نگاشتم و نوشتم که اصل آنجناب از (وشاره) است که یکی از بلوک (جهرود) ده فرسخی بلده قم است لکن ولادت باسعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنه ۵۹۷ و در آخر روز دوشنبه ۱۸ ذی الحجه سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه سلام الله علی ساکنها بخاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند :

« وَ كَلْبُهُمْ بِأَسِطِ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ »

بعضی تاریخ فوت آنجناب را بنظم در آورده گفته :

(نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل

بگانه که چه او مادر زمانه نژاد)

(بسال ششصد و هفتاد و دو بنی الحجه

بروز هیجدهم در گذشت در بغداد)

حکایت - نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام
مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء (ره) در
اصفهان پیش از آنکه شروع بنماز کند وجهی بفقراء قسمت
نمود پس از اتمام آن بنماز ایستاد؛ یکی از سادات فقیر خیر
دار شد بین دو نماز خدمت شیخ رسید و گفت: مال جدم را
بمن باز ده؛ فرمود تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده
که بتو بدهم؛ سید در غضب شد و آب دهان خود را بمحاسن
مبارک شیخ انداخت؛ شیخ از محراب برخاست و دامن خود
را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود هر که
ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند؛ پس مردم دامن
شیخ را پر از پول نمودند شیخ آنها را بسید داد پس از آن بنماز
عصر ایستاد. خوب ملاحظه کن در این خلق شریف که بچه
مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجة الاسلام
و فقیه اهل بیت (ع) بوده و فقاہتش بمرتبه بوده که کتاب کشف
الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که میفرمود اگر کتب
فقیهیه همه را بشوئید من از حفظ از طهارت تا دیات را می
نویسم؛ و اولادش تمامی فقهاء و علماء جلیل بوده اند

شیخ ما ثقة الاسلام نوری (ره) در حال آنجناب فرموده:
اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت آن بزرگوار بر سنن
و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلّل او برای

پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که می گفت : تو جعفر بودی؛ پس جعفر شدی؛ پس شیخ جعفر گشتی؛ پس شیخ عراق گشتی؛ پس رئیس مسلمین شدی؛ یعنی فراموش مکن اوائل خود را؛ خواهد یافت او را که او از همان کسانی است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) وصف ایشان را فرموده برای احنف بن قیس فقیر گوید آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف فرموده بعد از قتال اهل جمل؛ از جمله فقراتش اینست :

(اگر ببینی ایشان را در شبهای ایشان در وقتیکه چشمها بخواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه ها آرام گرفته اند می بینی ایشان را که هول روز قیامت و یوم وعید باز داشته ایشان را از خفتن همچنانکه حق تعالی فرموده « آیا ایمن شدند اهل قری از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب در حالیکه ایشان خوابیده باشند» پس شبها بیدار باشند بحال ترس از هول قیامت و بنماز ایستاده باشند در حالیکه بانگ کنند و گریه کنند و بتسبیح مشغول باشند میگریند در محراب. بشان و فریاد میکشند گسترانیده اند قدمها را برای عبادت بنا حال گریه در شب تاریک سیاه؛ پس اگر ببینی ایشان را ای احنف که در شبها روی پاها ایستاده اند خم شده کمرهایشان میخوانند اجزاء قرآن را در نمازشان شدید شده فریاد و گریه

و بانگشان وقتیکه بانگ میکنند خیال میکنند که آتش گرفته
ایشان را تا حلقومشان و وقتیکه صدای ایشان بگریه بلند شود
گمان میکنند که در بند و زنجیر کرده اند گردنهایشان را پس
هر گاه ببینی ایشان را در روز میبینی مردمانی را که راه میروند
بر زمین با هستگی و بردباری و میگویند برای مردم خوبی و
وقتیکه سخن گویند با ایشان نادانان گویند سلام و هر گاه
بگذرند لغو و بیهوده بگذرند گرامی؛ در بند کرده باشند قدم
های خود را از موضعهای تهمت و گنگ کرده باشند زبانهای
خود را از آنکه تکلم کنند در عرضهای مردم و منع کرده باشند
گوشتهای خود را از آنکه داخل شود در آن حرفهای باطل و
سرمه چشم خود کرده اند هم گذاشتن آن را از نظر بمعاصی
و قصد کرده اند دارالسلام را که هر که داخل آن شود ایمن
خواهد بود از ریب و احزان .

اقول « ویناسب هنا نقل کلام من راهب عظیم الشان وهو
ما نقل عن قثم الزاهد قال رایت راهباً علی باب بیت المقدس
کالواله فقلت له اوصنی فقال کن کرجل احتوشته السباع فهو
خائف مذعور یخاف ان یسهو فتفترسه او یلهو فتنتهسه فلیله
لیل مخافة اذا امن فیه المفترون ونهاره نهار حزن اذا فرح
فیه البطالون ثم انه ولی و ترکنی فقلت له زدنی فقال اب
الظمان یقنع بیسیر الماء »

حکایت - نقل شده که روزی کافی الکفاة صاحب بن عباد شربتی طلبید یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او باو گفت مخور این را زیرا که زهر در آن آمیخته اند و غلامی که قدح را بدست صاحب داده بود ایستاده بود؛ صاحب گفت دلیل بر صحت قول تو چیست؟ گفت تجربه کن این را بده بهمان کس که بتو داده تا معلوم شود؛ صاحب گفت: من این را اجازه نمیدهم و حلال نمیدانم گفت پس تجربه کن بآنکه بده بمرغی بیاشامد؛ گفت حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و بآن غلام فرمود برو از نزد من و داخل خانه من مشو و لکن امر کرد شهریه او را بدهند و قطع نکنند؛ و فرمود یقین را بشك دفع نباید کرد و عقوبت کردن بقطع روزی کسی از ناکسی است مؤلف گوید صاحب بن عباد از وزرای آل بویه و ملجأ عوام و خواص و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف شرف و عزت بوده و همانکس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت اعجوبه دهر و یگانه عصر خویش بوده.

نقل شده در وقتیکه می نشست برای املاء خلق بسیاری بواسطه استفاده از جنابش جمع میگشتند به حدیکه شش نفر

در حسن خلق - ۹۳ -

مستملی بودند یعنی کلام او را بمردم می رسانیدند . و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج بشصت شتر بود و علویین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلی منبع و رتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج میکرد و ایشان را بتصنیف و تألیف تشویق می نمود بجهت خاطر او شیخ فاضل خیر ماهر جناب حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تألیف کرد ؛ و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صدوق (ره) جهة او کتاب عیون اخبار الرضا (ع) را تصنیف فرموده ، و ثعالبی بجهت او یتیمه الدهر را جمع کرده ؛ و کثرت احسان و افضال او بر فقهاء و علماء و سادات و شعرا معروفست در هر سال پنجهزار اشرفی میفرستاد بیغداد برای فقهاء آنجا .

و در ماه رمضان بعد از عصر هر کس بر او داخل میشد نمی گذاشت برود مگر بعد از آنکه نزد او افطار کند لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان خانهاش از هزار نفر افطار کننده خالی نبوده و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود بآنچه که در تمام سال بمردم میداد ؛ و اشعار بسیار در مناقب امیر المؤمنین (ع) و مثالب اعداء آنحضرت سروده .

وفاتش در بیست و چهارم صفر سنهٔ سیصد و هشتاد و پنج (۳۸۵) در ری واقع شد و جنازه اش را باصفهان حمل کردند قبرش در اصفهان معروفست .

(فصل)

« از جمله مواقف مهوله موقف حساب است »

قال الله تعالى في سورة الانبياء :

« اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون »

نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده‌اند از تفکر در آن و تهیه و استعداد برای آن و قال الله تعالى في طلاق « وکاین من قرابة عمت عن امر ربها ورسله فحاسبناها حساباً شديداً - الايات »

و بسا از قریه (یعنی اهل قریه) که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا پس حساب کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی سخت و بد پس چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسران و زبان آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی پس پسر- هیزید از خدا ای صاحبان عقلمها الی غیر ذلك .

شایسته است در اینجا تبرک بجوئیم بذکر چند خبر

اول - شیخ صدوق (ره) بطریق اهل بیت (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود :

روز قیامت برداشته نمیشود قدمهای بنده تا سوال کنند زاو از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده؟

و جوانی خود را در چه چیز کهنه کرده ؟ و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده ؟ و از محبت ما اهل بیت .
دوم - شیخ طوسی (ره) از حضرت باقر ۴ روایت کرده که فرمود اول چیزی که از بنده حساب میکشند نماز است پس اگر قبول شد ماسوای او قبول میشود .

سوم - شیخ صدوق (ره) روایت کرده که روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکنند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند .

چهارم - شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده که از برای اهل شرك نصب ترازو نمیشود و دیوان ها گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج بی حساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است .
پنجم - شیخ صدوق از حضرت صادق ۴ روایت کرده

چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد دیگری غنی در دنیا ؛ پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری ؟ بعزت تو قسم که میدانی بهن ولایتی در حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن ندادی ؛ ردی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده

باشم یا نداده باشم ؟ و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی ؟ پس خداوند جلیل میفرماید راست میگوید بنده مؤمن من بگذارید تا داخل بهشت شود ؛ و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامد کفایت کند آنها را پس از آن داخل بهشت شود ؛ پس فقیر گوید باو که چه چیز تورا نگاهداشت ؟ گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا میبخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران ؛ پس تو کیستی ؟ گوید من آن فقیرم که با تو در محشر بودم گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من تورا نشناختم . ششم - شیخ طوسی (ره) از آن حضرت روایت کرده که چون روز قیامت شود حق تعالی ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود و آنچه از حق ماست بایشان میبخشیم ؛ پس حضرت این آیه را خواند :

« ان الینا ایا بهم ثم ان علینا حسابهم »

هفتم - شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که فرمود اینست و جز این نیست که دقت میکند حق تعالی باینندگان در حساب در روز قیامت بقدر آنچه

در دنیا بایشان داده از عقل •

حکایت - از خط شیخ شهید (ره) نقل شده که احمد بن ابی الحواری گفت: آرزو کردم ابو سلیمان دارانی^(۱) را در خواب ببینم تا آنکه بعد از یکسال او را در خواب دیدم گفتم باو یا معلم چه کرد حق تعالی با تو؟ گفت: ای احمد یکوقتی آمدم از باب صغیر دیدم بار شتری از درمنه و آن گیاه است که بعربی آن را شبح میگویند پس من يك چوب از آن گرفتم نمیدانم که با آن خلال کردم یا آنکه در دندان نکردم و دور افکندم الحال مدت یکسال است که من مبتلا بحساب آن هستم • مؤلف گوید که استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق میکند آن را آیه شریفه «یا بنی انھا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله^(۲)» و قول امیر المؤمنین (ع) در یکی از

۱- ابو سلیمان دارانی عبد الرحمن بن احمد بن عطیة زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در داربا که از قرای دمشق است وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب اوست - کذا فی معجم البلدان

۲- مفسرین گفته اند یعنی ای پسرک من بدرستی که خصلتی که در آدمی است از بدی و اسائه یا احسان اگر باشد در خوردی همورن خردلی و باشد در جوف سنک بزرک یا در آسمانها باشد یا در زمین بیاورد خدا آنرا در موقف حساب و بر آن حساب کند

۹۸- در موقف حساب

خطب خود «اليست النفوس عن مثقال حبة من خردل مسؤولة»
یعنی آیا نیست که از نفوس از هموزن یکدانه خردل سؤال
خواهد شد؟ و در کاغذی که به محمد بن ابی بکر نوشته فرموده
«واعلموا عباد الله ان الله عز وجل سائلکم عن الصغیر من
عملکم والكبیر» و بدانید بندگان خدا که خداوند عز وجل
سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما
و در کاغذی که بابن عباس مرقوم داشته فرموده «اما تخاف
نقاش ال باب آیا نمیترسی از مناقشه در حساب؛ و اصل
مناقشه از نقش الشوكة است یعنی بیرون کرد خار را یعنی
همچنانکه در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش
و باریک بینی را بعمل میآورند همینطور در حساب دقت و
باریک بینی بعمل میآورند و بدانکه بعضی از محققین گفته
که نجات نمیباید از خطر میزان و حساب مگر کسیکه حساب
کند در دنیا نفس خود را و بسنجد بمیزان شرع اعمال و اقوال
و خطرات و لحظات خود را؛ همچنانکه در خبر وارد شده
که فرمودند: حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه
حساب کشند از شما و بسنجید اعمال خود را پیش از آنکه
بسجند اعمال شما را.

حکایت - شخصی بود نام او توبه بن صمه؛ نقل شده

که او حساب میکرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز

خود، پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را؛ یافت شصت سال از عمرش گذشته است، پس حساب کرد ایام آن را یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز میشود، گفت: وای بر من! آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را با بیست و یک هزار و پانصد گناه؟! این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد. فقیر گوید روایت شده که وقتی حضرت رسول ص فرود آمد بزمین بی گیاهی پس فرمود باصحاب خود که بروید هیزم بیاورید عرض کردند یا رسول الله ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در آن یافت نمیشود؛ فرمود هر کس هر چه ممکنش میشود بیاورد؛ پس هیزم آوردند ریختند مقابل آنحضرت روی هم، چون هیزم ها جمع شد حضرت فرمود: همینطور جمع میشود گناهان! معلوم شد که مقصد آنحضرت از امر فرمودن بآوردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم بنظر نمیآید و قتیکه در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر جمعند و رو بهم ریخته شد همین نحو گناه بنظر نمیآید چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود چنانکه توبه بنصمه برای هر روز عمر خود يك گناه فرض کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

(فصل)

« یکی از مواقف مهولۀ قیامت موقفی است »
 « که نامه های اعمال داده شود »

چنانچه حقتعالی در اوصاف قیامت فرموده « و اذا الصحف نشرت » یعنی وقتیکه صحیفه ها منتشر و پهن شود - علی بن ابراهیم گفت که مراد صحیفه های اعمال مردمست .

و یز حقتعالی در سوره انشقاق فرموده

« فاما من اوتی کتابه ییمینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً - الایات » یعنی : اما آنکه داده شود نامه او بدست راستش پس بزودی حساب کرده شود حساب آسانی و برگردد بسوی کسانی شاد و خرم ؛ و اما آنکه داده شود نامه او پشت سر او پس بزودی بخواند هلاک را یعنی بگوید « واثبوراہ » و درآید یا بسوزد در آتش افروخته .

عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حقتعالی بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است ؛ پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکردی است صغیره را و نه کبیره

در نامه های اعمال - ۱۰۱ -

را مگر آنکه احصاء کرده است آن را.
ابن قولویه از حضرت صادق (ع) روایت کرده است
که هر که زیارت کند قبر امام حسین (ع) را در ماه رمضان
و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حساب نخواهد
بود و باو بگویند داخل بهشت شو بدون خوف و بیم .
علامه مجلسی (ره) در تحفه فرموده بدو سند معتبر
نقلست که حضرت امام رضا (ع) فرمود هر که زیارت کند
مرا با آن دوری قبر؛ من بیایم بنزد او در سه موطن : روز
قیامت تا او را خلاصی بخشم از احوال آنها ، در وقتیکه نامهای
نیکوکاران در دست راست ایشان و نامه های بدکاران بدست
چپ ایشان پرواز کند ؛ و نزد صراط و ترازوی اعمال .
و در حق الیقین فرموده حسین بن سعید در کتاب زهد از
حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون حقتعالی خواهد
مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میزان
خود و او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود و گوید
ای بنده من ؛ فلان کار و فلان کار کردی ؛ گوید ای پروردگار من
کرده ام ؛ پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای
تو و بدل کردم آنها را بحسنات ؛ پس مردم گویند سبحان الله
این بنده يك گناه نداشته است . و اینست معنی قول حقتعالی
هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این

-۱۰۴- در نامه های اعمال

حساب خواهد کرد او را حسابی آسان و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال، راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد؛ پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلائق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است. و اما آنکه نامه او را از پشت سر میدهند پس «وائبورا» خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد شد بدستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد با آخرت برنخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای منافقان و کافران را غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضوء در هنگام شستن دستها که خداوند ابدیه نامه مرا بدست راست من و نامه منخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوند ابدیه نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من - انتهى *

مؤلف گوید در اینمقام مناسب دیدم تبرک جویم بذکر يك روايت سید بن طاوس (ره) خبری نقل کرده که حساسش اینست چون ماه رمضان داخل میشد حضرت امام

در نامه های اعمال - ۱۰۴ -

زین العابدین (ع) غلام و کنیز خود را نمیزد و هر کدام تقصیری در خدمت میکردند مینوشت در کتابی اسم آنغلام یا کنیز را و تقصیر او را در آنروز معین بدون آنکه او را تأدیب یا شکنجه کند و این تقصیرات جمع میشد تا شب آخر ماه رمضان؛ آن شب آنها را میطلبید و جمع می نمود ایشان را بر دور خود آنگاه بیرون میآورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود پس میفرمود: ای فلان آیا یاد میآوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم ترا؛ عرض میکرد بلی یا بن رسول الله؛ پس بدیگری این را مبرمود و همچنین هر يك را یادشان میآورد تقصیراتشان را و اقرار از آنها میگرفت تا با آخر؛ آنگاه میایستاد در وسط ایشان و میفرمود بآنها که صداها را بلند کنید و بگوئید: ای علی بن الحسین، پروردگار تو هم هر چه کرده عمل ترا شمرده و ضبط کرده همچنانکه ضبط کرده و شمردی بر ما اعمال ما را و نزد خدا کتابی است که نطق می کند بحق و فرو نمیکندارد کوچک و بزرگ عمل تو را مگر آنکه ضبط کرده و نگاهداشته و میبایی هر چه کرده حاضر نزد آن و نوشته شده در آن همچنانکه ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو، پس عفو و اغماض کن از ما همچنانکه امیدواری از خداوند که عفو کند تو را، یاد کن ای علی بن الحسین ذلت مقام خود را در مقابل پروردگار

حاکم عادل که ظالم نمیکنند هموزن دانه خردای پس عفو کن
از ما تا خداوند مالک از تو عفو کند و از تو بگذرد زیرا که
خودش فرموده « و لیفعلوا ولیصفحوا الا تعبون ان یغفر الله
لکم » معنی آیه شریفه اینست که باید عفو کنند جریمه را که
از گناهکاران صادر شده و روی بگردانند از انتقام و اغماض
نمایند آیا دوست نمیدارید که بیمارزد خدای مر شما را ؛
و پیوسته حضرت تلقین میفرمود ایشان را باین نحو کلمات و
ایشان ندا میکردند آن حضرت را و اینکلمات را بآنحضرت
می گفتند و آنجناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه
می کرد و میگفت پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم
از کسیکه به ما ظلم کرده پس ما عفو کردیم پس تو هم عفو کن
از ما همانا تو اولی هستی از ما بعفو کردن و امر فرمودی ما
را که سائل را از در خانه رد نکنیم ، پروردگارا ما از روی
سؤال و مسکنت بدرگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم ؛
پس منت گذار بر ما و ما را نومید بر مگردان - و از این نوع
کلمات میگفت ؛ آنگاه رو میکرد بغلامان و کنیزان خود و
میفرمود : من عفو کردم از شما آیا شما هم از من عفو کردید
و گذشتید از بدهی ها که از من سر زده نسبت بشماها زیرا که
من مالک بد ظالم میباشم و مملو کم از برای مالک کریم جواد
عادل محسن مفضل ؛ غلامان و کنیزان عرض می کردند ما

در نامه‌های اعمال - ۱۰۵ -

عفو کردیم از تو ای آقای ما تو بما بدی نکردی ؛ میفرمود
بگوئید خدایا عفو کن از علی بن الحسین همچنانکه از ما
عفو کرد و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد
از قید بندگی ، آنها اینکلمات را میگفتند و آن حضرت میگفت
« اللهم آمین رب العالمین اذهبوا فقد عفت عنکم
و اعتقت رقابکم رجاء للغفو عنی و عتق رقبتی »
پس چون روز عید فطر میگشت جایزه میداد بایشاب
بمقداری که آنها را حفظ کند و بی نیاز کند از آنچه که در دست
مردم است؛ و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد میکرد در شب
آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و میگفت
حق تعالی در هر شب از ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار
نفر از آتش جهنم آزاد میکند که همگی مستوجب آتش باشند
و چون شب آخر شود بمقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد
کرده آزاد فرماید و من دوست می‌دارم که خدا مرا ببیند که
من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا بامید آنکه مرا
آزاد فرماید از آتش جهنم .

(فصل ۱)

« یکی از منازل هولناک آخرت صراط است »

و آن جبری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از

آن نگذرد داخل بهشت نمیشود. و در روایات وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برن جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات مییابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او (ص) است و هر که از این صراط عدول و میل بیاطل کرده است از گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت می‌لغزد و بجهنم می‌افتد؛ و «صراط المستقیم» سوره حمد اشاره بهر دو است.

علامه مجلسی در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق نقل کرده که فرموده اعتقاد ما در عقباتیکه در راه محشر است آنستکه هر عقبه اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس انسان بهر عقبه برسد که مسمی با اسم آن واجبست اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که از پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند پس اگر از همه سلامت بیرون رفت

در صراط است -۱۰۷-

منتهی میشود بدار بقاء پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادت می یابد که شقاوت با آن نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و حجج و صدیقین و شفعا و صالحان از بندگان حق تعالی و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده و نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش در آن عقبه و فرو میرود در جهنم • پناه میبریم بخدای تعالی از آن؛ و این عقبات همه بر صراط است و اسم یکی از آنها (ولایت) است که همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت امیر المؤمنین (ع) و ائمه بعد از او (ع) اگر انیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نه فرو می رود بجهنم چنانکه حق تعالی فرموده است « و قفوههم انهم مسئولون » و اهم عقبات (مرصاد) است « و ان ربك لبالمrصاد » حق تعالی می فرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی • و اسم یکعقبه (رحم) است و اسم دیگری (امانت) و اسم دیگری (نماز)؛ و باسم هر فرض یا امری یا نهی عقبه هست که بنده را نزد آن باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند - انتهی •

از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت است که چون

این آیه نازل شد « و جیء یومئذ بجهنم » یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را ، از پیغمبر (ص) پرسیدند معنی این آیه را فرمود روح الامین مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی امر مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند « رب نفسی نفسی » پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده ؛ و تو ای پیغمبر خدا فدا کنی « اُمّتی اُمّتی » و از برای امت خود دعا کنی ؛ پس صراط را بر روی آن گذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بَرِیک قنطره (امانت) طَیِّب و (صلّه رحم) ؛ بر دوم (نماز) ؛ بر سوم (عدالت خدا) یعنی حکم در مظالمه های بندگان ، پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صلّه رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از آن نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا جهنم افتند ؛ از این عقبه اگر نجات یافتند نماز ایشان را نگاه می

دارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظلوم عباد ایشان را نگاه میدارد . و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده « ان ربك لبالمرصاد » بدرستی که پروردگار تو بر سر راه یا در کمینگاه است؛ و مردم بر صراط می روند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بیامرز و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و سلامت بگذران ایشان را ؛ و مردم می ریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که بر رحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید (الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد می‌کیم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بنعمت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عمل های بندگان خود را) .

ثقة جلیل حسین بن سعید اهوازی از حضرت باقر ۴ روایت کرده که مردی آمد نزد جناب ابوذر (رض) و بشارت داد او را بانولاد آوردن گو سفنداش پس گفت ای ابوذر مرده باد ترا که گو سفندان او را آورده بسیار شدند ؛ فرمود مسرور نمیسازد مرا بسیاری آنها و دوست ندارم این را پس آنچه کم باشد و کفایت کند بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و

مشغول کند، همانا من شنیدم که رسول خدا فرمود بر دو طرف صراط روز قیامت رحم و امانت است پس در وقتیکه بگذرد بر آن کسیکه صله کننده رحم و اداء کننده امانتست آن دو طرف صراط نمیگذارند که بیفتد در آتش.

و در روایت دیگر است که اگر بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رحم با این دو خصلت نفع ندهد او را عملی دیگر و صراط بیفکند او را در آتش.

حکایت - سید اجل اکمل مؤید علامه نحریر بهاء الدین سید علی بن سید عبد الکریم فیلی نجفی که جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی شمار است و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحققین است در کتاب انوار المصیبه در ابواب فضائل حضرت امیر (ع) به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در قریه (نیله) که قریه خودشان باشد شخصی بوده که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روری از خانه بیرون نیامد او را طلبیدند عذر آورد که نمیتوانم چون تحقیق کردند معلوم شد بدن او بآتش سوخته سوای دو طرف رانهای او تا طرف زانو ها که از آسیب سوختن محفوظ مانده و درد و الم او را بیقرار کرده؛ سبب آن را پرسیدند؟ گفت در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حرج عظیمند و بسیار بآتش می روند و بهشت کم می روند و من از آن کسانی بودم که بهشت فرستادند

همینکه رو ببهشت میرفتم بپای رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود گفتند این صراطست پس ما از آن عبور کردیم و هرچه از آن طی میکردیم عرضش کم و طولش بسیار میشد تا بجائی رسید که مثل تیزی شمشیری شد نگاه کردیم در زیر آن دیدم وادی بسیار بزرگی است و در آن آتش سیاهی است و میجهد در آن جمره‌هایی مثل قلّه کوهها و مردم بعضی نجات می‌یابند و بعضی در آتش می‌افتند و من پیوسته میل میکردم از طرفی بطرف دیگر مثل کسیکه بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم با آخر صراط ، آنجا که رسیدم نتوانستم خود داری کنم ناگاه در آتش افتادم و فرورفتم در میان آتش پس خود را رسانیدم بکنار وادی و هرچه دست انداختم دستم بجائی بند نشد و آتش مرا پائین میکشید بقوت جریان خود؛ و من استغانه میکردم و عقل از من پریده بود پس ملهم شدم بآنکه گفتم یا علی بن ابیطالب (ع) ؛ پس نظر افکندم دیدم مردی بکنار وادی ایستاده در دلم افتاد که او علی بن ابیطالب (ع) است ؛ گفتم ای آقای من یا امیر المؤمنین ، فرمود دست خود را بیاور نزدیک ؛ پس کشیدم دست خود را بجانب آنحضرت پس گرفت دست مرا و بیرون کشید مرا و افکند در کنار وادی پس آتش را از دو طرف ران من دور کرد بدست شریف خود که من وحشت نهوده از خواب جستم و اینحال خود را دیدم که می

-۱۱۴- وسایل عبور از صراط

بینید و سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجائیکه امام دست مالیده؛ پس مدت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را بجهت احدی مگر آنکه تب میگرفت او را - انتهى -

(ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن)
(از این عقبه)

غیر از صلوة رحم و امانت که گذشت سید بن طاوس در کتاب اقبال روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز کند بحمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خود و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر ایمن باشد و از صراط بی حساب مانند برق بگذرد دوم - روایت شده هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد از آمنین روز قیامت و بگذرد از صراط بی حساب

سوم - و نیز سید روایت کرده کسیکه در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و «الهیکم التکائر» ده مرتبه و «معوذتین» ده مرتبه و توحید ده مرتبه عطا فرماید حق تعالی با ثواب مجتهدین و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را و بگذرد بر صراط مثل برق چپنده

چهارم - در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند

سختی عذاب جهنم — ۱۱۳ —

حضرت امام رضا (ع) را با آن دوری قبر شریفش آنحضرت
بباید نزد او درسه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد
از احوال آنها که یکی از آنها صراط است .

(خاتمه)

(در ذکر چند خبر از سختی عذاب جهنم)
اعاذنا الله تعالی منها - و چند قصه از قصص خائفان
و چند مثالی از مثل‌های (بلوهر و یوزاسف)
و غیر آن که موجب تنبه مؤمنان است

اما اخبار :

اول - بسند صحیح از ابو بصیر منقول است که
بخدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم : ای فرزند رسوا خدا
مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده ؛
فرمود : ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز
گه زندگانی آخرت است که آن را نهایت نیست و فکر آن
زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن بدرستی که جبرئیل
روزی نزد حضرت رسول (ص) آمد روتش کرده و آثار اندوه
در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه می آمد متبسم و
خندان و خوشحال می آمد ؛ پس حضرت فرمود : ای جبرئیل
چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ؛ گفت امروز دم

—۱۱۴— سختی عذاب جهنم

هائی را که بر آتش جهنم می‌دمیدند از دست گذاشتند! فرمود
دم‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟ گفت ای محمد حق
تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید
شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر
دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریک، و اگر قطره
از ضریع (که عرق اهل جهنم از چرك و ریم فرجهای زناکاران
است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم
میخورانند) در آب‌های دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا
از گندش بمیرند؛ و اگر يك حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع
است و بگردن اهل جهنم می‌گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی
آن تمام دنیا بگدازد! اگر پیراهنی از پیراهن‌های اهل آتش
را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن
هلاک شوند! چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول
و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند؛ پس حق تعالی ملکی فرستاد
بسوی ایشان که پروردگار شما سلام می‌رساند شما را و می
فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که
مستوجب عذاب من شوید. پس بعد از آن هر گاه جبرئیل
خدمت آن حضرت می‌آمد متبسم و خندان بود. پس حضرت
صادق(ع) فرمود: در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب
الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعم آن را میدانند

شدت عذاب جهنم — ۱۱۵ —

و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بیالای جهنم می رسانند چون بکنار جهنم می رسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان می کوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه ببدنشان می پوشانند که عذاب در آنها بیشتر تأثیر کند .

پس حضرت بابو بصیر فرمود : آنچه گفته تورا کافیهست ؟

عرض کرد بس است مرا و کافیهست .

دوم - در خبری از حضرت صادق (ع) منقولست که حضرت رسول (ص) فرمود : در لیلۃ المعراج چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم بملکی از ملائکه که عظیمتر از او ندیدم با هیبتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعاء نسبت بمن بجا آوردند او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت ؛ از جبرئیل پرسیدم این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم ؟ گفت : گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم ، این مالک خازن جهنمست و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم نموده تا حال پیوسته خشم و غضبش بردشمتان خدا و اهل معصیت زیاده میشود و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر

با کسی بخنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میگرد البته بر روی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح می نمود؛ پس من براو سلام کردم و رد سلام بمن نمود و مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل گفتم بسبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سموات او را اطاعت می نمودند، بمالك بفرما که آتش دوزخ را بمن بنمایاند؛ جبرئیل گفت ایمالك بمحمد بنما آتش جهنمرا؛ پس مالك پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم گشود؛ ناگاه از آن زبانه با آسمان بلند شد و ساطع گردید و بخورش آمد که ترسیدم؛ پس گفتم ای جبرئیل بگو پرده را بیندازد؛ فی الحال مالك امر کرد آن زبانه را که بجای خرد برگرد؛ پس برگشت.

سوم - بسند معتبر از حضرت صادق ۴ منقولست که حقیقتعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم دارند و وقتی اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن می شوند منادی ندا می کند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم؛ پس مشرف می شوند و نظری کنند و منزلهای ایشان را در جهنم بآنها می نمایند که این منزلیست که اگر مصیبت الهی میگردید داخل این منازل میشدید؛ پس چندان ایشان را فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی

شدت عذاب جهنم — ۱۱۷ —

نجات یافته‌اند ، پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید ؛ چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمت‌هایی که در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این منازل را متصرف می‌شدید پس ایشان را حالی روی دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند ؛ پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم بیدکاران دهند .

اینست تفسیر این آیه که حقتعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را و در آن مخلد و پایدار خواهند بود .

چهارم - و نیز از حضرت صادق ۴ مروی است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آن را؟ گویند نه ؛ پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند ببینید این مرگست ؛ پس حقتعالی امر فرماید که آنرا ذبح کنند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شمارا مرگ نیست ؛ و اینست قول حقتعالی که فرموده « و انذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر »

بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند. حضرت فرمود مراد از این روز است که حقیقتاً اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد.

پنجم - از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست که

فرمود برای اهل معصیت نقیها در میان آتش زده اند و پا های آنها را در زنجیر کرده اند و دستهایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهایشان پیراهنهای مس گذاشته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده اند در میان عذابی گرفتارند که گرمیش نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از آنها بر طرف نمیشود عذاب ایشان پیوسته شدید و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه آنها فانی میشود و نه عمرشان بسر می آید؛ بمالك استغاثه می کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب می گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود.

ششم - بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست که

در جهنم جاهلیست که اهل جهنم از آن استفاده می نمایند و آن

جای هر متکبر و جبار معاند است و هر شیطان متمرّد و هر متکبری که ایمان بر روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد (ص) داشته باشد. و فرمود که کسیکه در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سہلتر باشد .

(در ذکر قصص خائفان)

« قصه اول »

(قصه جوان فاسقی که از خدا ترسید)

شیخ کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزائر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از هیچ فسقی نمیگذشت بود، چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو انسی یا از جن؟ گفت از انسم؛ پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و بهیئت مجامعت درآمد؛ چون متوجه آن عمل

در نصحی خاتقان

۱۶۰
قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و می لرزد ! پرسید
چرا اضطراب میکنی ؟ اشاره با آسمان کرد که از خدای خود
می ترسم ! پرسید : هرگز مثل اینکار کرده ؟ گفت نه و بعزت
خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام ! گفت تو هرگز چنین
کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو
نیست و تورا بجبر باینکار داشته ام پس من اولایم بترسیدن
و سزاوارترم بنخائف بودن ؛ پس برخاست و ترك آن عمل نمود
و هیچ بآن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و
در خاطر داشت توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود ؛
در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه
رفتند آفتاب بسیار گرم شد ؛ راهب گفت آفتاب بسیار گرم
است دعا کن که خدا ابری فرستد و ما را سایه افکند جوان
گفت مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام که جرئت
کنم و از خدا حاجت طلب نمایم ! راهب گفت من دعا میکنم
تو آمین بگو ؛ چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر
ایشان پیدا شد و در سایه آن می رفتند ؛ چون قدری راه رفتند
راه ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر و
آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند ؛ راهب باو
گفت ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد
و دعای من مستجاب نشد ؛ بگو چکار کرده که مستحق این

کرامت شده؟ جوان قصه خود را نقل کرد؛ راهب گفت چون از خوف خدا ترك معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تورا آمرزیده است سعی کن بعد از این خوب باشی.

« قصه دوم »

(قصه بهلول نباش)

شیخ صدوق روایت کرده روزی معاذ بن جبل گریبان خدمت رسول خدا (ص) آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت ای معاذ سبب گریه تو چیست؟ گفت یا رسول الله بر در سرای جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زن فرزند مرده و میخواهد بخدمت تو بیاید؛ حضرت فرمود بیاورش؛ پس معاذ رفت و آن جوان را آورد چون بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید ای جوان چرا گریه میکنی؟ عرض کرد چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر حق تعالی بیخ از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهید آمرزید؛ حضرت فرمود؛ مگر بخدا شرك آورده؟ گفت پناه میبرم بخدا از اینکه باو مشرك شده باشم؛ فرمود مگر کسی را بناحق کشته؟ گفت نه حضرت فرمود خدا گناهانت را ببامرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت؛ گفت گناهان من از کوهها عظیمتر است؛ فرمود:

خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمینست از مخلوقات خدا بوده باشد؛ عرض کرد: از آنها نیز بزرگتر است! فرمود: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد؛ عرض کرد از آنها نیز بزرگتر است!

حضرت غضبناك بسوی او نظر کرد و فرمود ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا پروردگارتو؟ پس آنجوان بر روی درافتاد و گفت منزله است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار من عظیمتر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است؛ حضرت فرمود مگر کسی می‌آمرزد گناهان عظیمرا غیر از پروردگار عظیم؟ جوان عرض کرد نه والله یا رسول الله و ساکت شد

حضرت فرمود ای جوان یکی از گناهان خود را نمیگویی؟ عرض کرد: هفت سال بود که قبر هارا میشکافتم و کفن مرده هارا میدزدیدم پس دختری از انصار مرد او را دفن کردند چون شب شد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در اینحال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظرم جلوه می‌داد و میگفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟! و فریبی رانش را ندیدی؟! و مرا چندان وسوسه کرد تا برگشتم و با او وطنی کردم و او را بآنحال گذاشته برگشتم! ناگاه صدائی از

در قصص خائفان — ۱۲۳ —

پشت سر خود شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت ، روزی که من و تو بمخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم ! پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم !

پس عرضکرد من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود دور شو ای فاسق^(۱) که بترسم بآتش تو بسوزم ، چه بسیار نزدیکی تو بجهنم ! حضرت مکرر این را میفرمود تا آنجواب بیرون رفت؛ پس ببازار آمد و توشه گرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را بگردن غل کرد و فریاد میکرد « یارب هذا عبدك بهلول بین یدیک مغلول » میگفت ای پروردگار من اینک بنده تو است بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده ؛ پروردکارا تو مرا میشناسی و گناه مرا

۱- معنی نماید که فرمایش حضرت رسول صم بآن جوان ظاهراً برای آن بود که خوف او را زیاد کند تا از روی جد بدرگاه حق تعالی برود و منقطع از خلق شود تا حقیقتاً توبه او را قبول فرماید چنانکه توبه کرد و توبه اش قبول شد.
و الله العالم .

میدانی؛ خداوندا، پروردگارا، پشیمان شدم و بتزد پیغمبرت
 رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده
 کرد، پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و
 بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا ناامید نگردانی ای خداوند
 من و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس
 نکنی. تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و
 درندگان و حیوانات بر او میگریستند؛ چون چهل روز تمام
 شد دست با آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا حاجت مرا
 چه کردی؟ اکنون اگر دعای مرا مستجاب گردانیده و گناه
 مرا آمرزیده پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر
 دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی
 مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا
 بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت خلاص
 کن. پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبه او فرستاد
 « و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکرُوا الله
 فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله (الی قوله تعالی)
 و نعم اجر العاملين » چون این آیه نازل شد حضرت بیرون
 آمدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را
 میپرسیدند؛ معاذ گفت یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع

در قصص خائفان — ۱۴۵ —

است . حضرت با صحابه متوجه آنکوه شده بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آنجوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بگردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژگان چشمش از شدت گریه ریخته و میگوبد

(ای خداوند من ؛ خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش می دانستم که نسبت بمن چه اراده داری ؛ آیا مرا با آتش خواهی سوخت یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید ؛ الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و حق نعمت بسیار بر من داری ؛ دریغ اگر می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود ؛ آیا مرا بعزت ببهشت خواهی برد یا بذلت بجهنم خواهی فرستاد ؛ الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی و اسم و عرش عظیم بزرگتر است ؛ چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد)

از این قبیل سخنان میگفت و میگریست و خاک بسر می ریخت و حیوانات و درندگان بدورش حلقه زده بودند ؛ پس حضرت بنزدیک او رفته و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست مبارك از سرش پاك کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم

پس بصحابه فرمود : تدارك گناهان را همچو بهلول بکنید ؛
پس آیه را بر او خواند و او را ببهشت بشارت فرمود .
مؤلف گوید که علامه مجلسی (ره) در عین الحیوة
در ذیل اینخبر کلامی فرموده که ملخص اینست :

باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است ؛
اول باعث توبه که آدمی را بتوبه میدارد آنستکه تفکر نماید
در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت
گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و
نتیجه های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد
شده است ؛ پس این تفکر باعث ندامت او شود و این ندامت
او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست :
اول از آنها تعلق بحال دارد که الحال ترك کند آن گناهان را
که مرتکب آنها بوده است - دوم متعلق است بآینده که عزم
را جزم کند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر
سوم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و
تدارك گذشته کند اگر تدارك داشته باشد .

و بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع میشود بر چند
قسم است : اول آنکه گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر
بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و انگشتر

طلا بدست کردن برای مردان که در توبه آن همین ندامت و عزم بر نکردن کفایت برای برطرف شدن عذاب اخروی دوم آنکه مستلزم حکم دیگر هست و آن برچند قسم است یا حق خداست یا حق خلق؛ اگر حق خداوند تعالی است یا حق مالی است مثل آنکه گناهی کرده که می باید بنده را آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت رفع عقاب از او نمیشود و واجبست که آن کفاره را ادا کند؛ یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است میباید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدی خدا بر آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند میانۀ خود و خدای و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است - و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیت و اجبست که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده است میباید او را ارشاد کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت باو وارد شده است میباید تمکین خود کند از برای

۱۲۸- در قصص خائفان

حد و اگر نداند خلاف است میان علماء و اکثر را اعتقاد این است که گفتن باو باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد - انتهى

(قصه سوم)

« قصه شخصی که حرارت آفتاب را بخود »
« میچسبانید که یاد جهنم کند »

این بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول (ص) در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم می غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت :

« ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است »
و حضرت باو نظر میفرمود؛ پس جامه های خود را پوشید؛
حضرت او را طلبیده فرمودند : ای بنده خدا کاری از تو دیدم از دیگری ندیده ام چه چیز تورا باعث بر این شد ؟
عرض کرد : ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این گرمی را چشاندیم که بدانند عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد - پس حضرت فرمود : از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدن است و بدرستی که پروردگار تو مباحات

کرد بتو با ملائکهٔ سموات ؛ پس باصحاب خود فرمود :
نزدیک اینمرد روید تا برای شما دعا کند ! چون بنزدیک او
آمدند گفت : « خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت
و تقوی را توشهٔ ما گردان و باز گشت ما را بسوی
بهشت گردان » .

(قصهٔ چهارم)

« قصهٔ زن زنا کار و عابد »

از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است :
زن زنا کاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان
را مفتون خود ساخته بود ، روزی بعضی از آن جوانان گفتند
که اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد ؛
آن زن چون این سخن را شنید گفت والله که بخانه نروم تا او
را مفتون خود کنم ! پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود
و در را کوبید و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در منزل
تو شب را بروز آورم ؛ عابد ابا نمود . آن زن گفت بعضی از
جوانان با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام و اگر
در نگشائی ایشان میرسند و بمن فضاحت میرسانند !
عابد چون این سخن را شنید در را بگشود ؛ چون زن
بمنزل عابد در آمد جامه های خود را افکند ؛ چون عابد

حسن و جمال او را مشاهده کرد از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیک گذاشت ! زن گفت چکار میکنی ؟ گفت : دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائی که از من صادر شد پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند ؛ چون بیامدند دستش تمام سوخته بود .

(قصه پنجم)

« حدیث ابو الدرداء و مناجات حضرت »

« امیر المؤمنین (ع) »

ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت : روزی در مسجد رسول (ص) با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را ؛ ابو الدرداء گفت ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسیکه مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاد تر بود ؟ گفتند کیست آن شخص ؟ گفت علی بن ابیطالب (ع) ؛ چون این بگفت همگی رو از او گردانیدند ؛ پس شخصی از انصار باو گفت سخنی گفتی که هیچکس بانو

در قصص خائفان — ۱۳۱ —

موافقت نکرد؛ گفت من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده‌اید از دیگران بگوئید، من شبی در نخلستان بنی النجار خدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و با آواز حزین و نغمه دردناک می‌گفت:

« الهی؛ چه بسیار گناهان هلاک کننده که از من سر زد و تو حلم کردی از آنکه در مقابل آنها عقوبت کنی مرا و چه بسا بدی‌هایی که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی مرا - الهی؛ اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو ندارم »

پس از پی صدا رفتم دانستم حضرت امیر (ع) است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند؛ از جمله آنچه می‌خواند این بود:

« الهی؛ چون در عفو و بخشش تو فکر می‌کنم گناه بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم تو را بیاد می‌آورم بلیهٔ اخطاها بر من عظیم میشود؛ آه اگر بخوانم در نامهٔ عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را احصاء فرموده؛ پس بفرمائی باملائکه که بگیرند ار را؛ پس وای بر چنین گرفته

شده و اسیری که عسیره او او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله او بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند، پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها و کرده ها را بریان میکند! آه از آتشی که پر میکند پوستهای سر را! آه از فروگیرنده از زبانهای جهنم!» پس بسیار گریست تا آنکه دیگر صدائی از آنحضرت نشنیدم؛ با خود گفتم البته خواب بر آنحضرت غالب شد از بسیاری بیداری، نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم؛ چندانکه حرکت دادم آنجناب حرکت نفرمود و بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بیحس افتاده بود! گفتم: «انا لله و انا اليه راجعون» و دویدم بجانب خانه آن حضرت خبر بحضرت فاطمه (س) رسانیدم؛ فرمود: قصه او چون بود؟ من آنچه دیده بودم عرض کردم.. فرمود ای ابو درداه این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد؛ پس آب آورده بر روی آنحضرت پاشیدند بهوش باز آمد و نظر بسوی من فرمود، من میگريستم؛ فرمود: از چه ميگريی ای ابو درداه؟ گفتم از آنچه می بینم که شما با خود میکنی؛ فرمود: اگر بینی مرا که بسوی حساب بخوانند هنگامی که گنهکاران یقین بمعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تند خو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار بدارند و جمیع

در قصص خائفان — ۱۳۳ —

وستان در آنحال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو درداه گفت : و الله که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر (ص) ندیدم .

مؤلف گوید : شایسته دیدم این مناجات را از آن حضرت بهمان الفاظ که خود آنجناب میخواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند چنانکه شیخنا البهائی رحمه الله علیه در کتاب مفتاح الفلاح چنین کرده و آن مناجات شریف اینست :

« الهی کم من هوبقة حلت عن مقابلتها بنقمتك و کم من جريرة تكربت عن كشفها بكرمك الهی ان طال فی عصيانك عمری و عظم فی الصحف دنبی فما انا بهؤمل غیر غفرانك و لا انا براج غیر رضوانك الهی افكر فی عفوك فتھون علیّ خطیبتی ثم اذكر العظیم من اخذك فتعظم علیّ بلیتی - آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیاله من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلاته آه من نار تنضج الاكباد والكلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غيرة من لهبات لظى » .

« قصه ششم »

(قصه حارثه بن مالك صحابی)

از حضرت صادق ۴ منقول است که روزی حضرت رسول (ص) در مسجد نماز صبح میگذارند پس نظر کردند بسوی جوانی که اورا حارثه بن مالك میگویند؛ دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میآید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته؛ حضرت از او پرسیدند: بچه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه؟ عرض کرد: صبح کردم یا رسول الله با یقین؛ حضرت فرمود بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت و علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روز های گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلائق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر

آشنائی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه میکنند و گویا زفیر آواز جهنم در گوش منست. پس حضرت باصحاب فرمود این بنده است که خدا دل او را بایمان منور گردانیده است؛ پس فرمود بر این حال داری ثابت باش ای جوان. گفت یا رسول الله دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد؛ چند روزی که شد حضرت او را باجناب جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد



(در ذکر چند مثالی که موجب تنبه مؤمنان است)
« مثال اول »

بلوهر گفت : شنیده ام مردی را فیل مستی در قفا بود و او میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا آنکه بلو رسید؛ آنمرد مضطر شد و خود را در چاهی آویخت و چنگ زد بدو شاخه که در کنار چاه روئیده بود، پس ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه مشغولند بقطع کردن ریشه های آن دو شاخ؛ پس نظر در زیر پای خود اندکند دید چهار افعی سر از

۱۳۱ - ذکر مثال برای تنبیه

سوراخهای خود بیرون کرده اند ؛ چون نظر بقعر چاه کرد
دید نژدهائی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را
فرو برد ؛ چون سر بالا کرد دید که در سر آن دو شاخ
ابدکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن
عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن
مارها که نمی داند چه وقت او را خواهند گزید و از مکر
آن اژدها که نمی داند حال او چون خواهد بود وقتی که
در کام او افتد ؟ -

اما آن چاه دنیا است که پر است از آفت ها و بلاها و
مصیبت ها - و آن دو شاخ عمر آدمی است ؛ و آن دو موش
سیاه و سفید شب و روز اند که عمر آدمی را پیوسته قطع
میکنند ، و آن چهار افعی احلاط چهار گانه اند که بمنزله
زهر های کشنده اند از سوداء و صفراء و بلغم و خون که
نمی داند آدمی که در چه وقت بهیجان میآیند که صاحب
خود را هلاک کنند ؛ و آن اژدها مرگ است که منتظر است
و پیوسته در طلب آدمی است ؛ و آن عسل که فریفته اوشده
بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذت ها و خواهش
ها و نعمت ها و عیش های دنیا است ،

مؤلف گوید از برای غفلت آدمی از مرگ و احوال
بعد از آن و اشتغالش بآفات عاجله فانیة دنیا مثلی بهتر از

در ذکر امثال برای غفلت مردم — ۱۴۷ —

این در انطباق آن با ممثل آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبه از غفلت شود.

در خبر است که حضرت امیر المؤمنین (ع) داخل بازار بصره شد و نظر فرمود بمردم که مشغول بیع و شری میباشند گریست گریه سختی؛ پس فرمود: ای عبید دنیا و اعمال اهل دنیا! هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید و در این بینها از آخرت غافل باشید؛ پس چه زمان زاد و توشه برای سفر خود مهیا میکنید و فکری برای معاد خود مینمائید؟

مؤلف گوید: مناسب دیدم این چند شعر را در

اینجا ذکر کنم

« ای بغفلت گذرانیده همه عمر عزیز

تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام »

« توشه آخرت چیست در این راه دراز

که تو را موی سفید از اجل آورد پیام »

« میتوانی که فرشته شوی از علم و عمل

لیک از همت دون ساخته بادد^(۱) و دام »

۱- دد جانوران درنده اند چون شیر و بلنک و غیره و دام عکس

آنست مانند آهو و غیره و بعضی زخارف دنیویه نیز آمده

« چون شوی همره حوران بهشتی که تورا
 همه در آب و گیاه است نظر چون انعام »
 « جهد آن کن که نمائی ز سعادت محروم
 کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام »

شیخ نظامی گفته :

رہا کن کان خماری بود و مستی	حدیث کودکی و خود پرستی
نیشاید دگر چون غافلان زیست	چو عمر آزی گذشت و یا که از بیست
چهل رفته فرو ریزد پر و بال	نشاط عمر باشد تا چهل سال
بصر کندی پذیرد پای مستی	پس از پنجه نباشد تندرستی
چو هفتاد آمد افتد آلت از کار	چو شصت آمد نشست آید پدیدار
بسا سختی که از گیتی کشیدی	بهشتاد و نود چون در رسیدی
بود مرگی بصورت زندگانی	از آنجا که بصد منزل رسانی
بگیرد آهویش چون پیر گردد	سک صیاد کآهو گیر گردد
پدید آید نشان نا امیددی	چو در موی سیاه آمد سفیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش
 هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

و دیگری گفته

از روش این فلك سبز فام	عمر گذشته است مرا شصت عام
درس هر سالی از این روزگار	خورده ام افسوس خوشبهای پار
باشدم از بگذرشی دوران شکفت	کانجه مرا داد همه پس گرفت
قومم از زانو و بازو برفت	آب زرخ رنگ هم از مو برفت
غقد ثریای من از هم گسیخت	گوهر دندان همه بکبک بریخت

در نصیحت غافلین — ۱۳۹ —

آنچه بجا ماند و نیابد خلل بار گناه آمد و طول امل
زنک رحیل آمد ازین کوچگاه همسفران روی نموده براه
آه ز بی زادی روز معاد زاد کم و طول مسافت زیاد
بار گران بر سردوشم چو کوه کوه هم از باز من آمد ستوه
ای که بر عفو عظیمت گناه در جلو سیل بهار است گاه
فضل تو گر دست نگیرد مرا عصمتت از باز گنارد مرا
جز بجهنم نرود راه من در سقر انداخته بنگاه من
بنده شرمنده نادان منم غوطه زن لجه عصیان منم

خالق و بخشنده احسان توئی

فرد و نوازنده بفران توئی

قال رسول الله (ص) :

« ابناہ الاربعین زرع قد دنی حصادہ ابناہ الخمسین ما ذا
قدمتم و ما ذا اخرتم ابناہ الستین هلموا الی الحساب ابناہ
السبعین عدوا انفسکم فی الموتی »

در خیر است که خروس در ذکر خود میگوید :

(ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ای غافلان)

« هنگام سپیده دم خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری »

« یعنی که نمودند در آئینه صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری »

ولنعم ما قال الشيخ الجامي :

دلا تاکی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاکبازی
تومی آن دستیر و مرغ گستاخ که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
یغشان بال و پر ز آمیزش خاک پر تا کنه گره ایوان افلاک
بین در رقص ازرق طیلسانان ردای نور بر عالم فشانان
همه دور جهان روزی گرفته بمقصد راه فیروزی گرفتی
خلیل آسا در ملک یقین زن
نوای « لا احب الاقلین » زن

« مثال دوم »

برای دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده
و دل بآن بسته اند

بلوهر گشت : شهری بود که عادت مردم آن شهر
این بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت
پیدا میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمانفرما میکردند
و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میکرد که
همیشه پادشاه ایشان خواهد بود ؛ پس از یکسال او را از
شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بدر میکردند و
بیلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده

—۱۴۱— مثل پادشاه دانا

بود و پادشاهی در آمدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او
می‌گردید و مصداق این شعر میگشت :

(ای کرده شراب حب دنیا مستت

هشمار نشین که چرخ سازد پستت)

(مغرور جهان مشو که چون رنگ حنا

بیش از دو سه روزی نبود در دستت)

پس در یکسال اهل آنشهر مرد غریبی را بر خود امیر و
پادشاه کردند ؛ آنمرد بفراستی که داشت دید که در میان
ایشان بیگانه و غریبست باین سبب با ایشان انس نگرفت و
طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال
آنشهر با خبر بود ، در باب معامله خود با اهل آنشهر از او
مصلحت کرد ، آنمرد گفت بعد از یکسال اینجماعت تو را از
اینشهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد
صلاح تو در آنستکه آنچه میتوانی و استطاعت داری از اسباب
و اموال خود در این عرض سال بیرون فرستی بآنمکان که
تو را بعد از سال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی ،
اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و
نعمت باشی ؛ پس پادشاه بگفته آنشخص عمل نمود و چون
سال گذشت او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع

گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید .

مؤلف گوید حقیقتاً در قرآن مجید فرموده :

« و من عمل صالحاً فلا تسهم یمهدون »

یعنی کسانی که عمل صالح بجا میآورند برای آسایش و راحت

نفسهای خود میگذرانند .

حضرت صادق (ع) فرموده عمل صالح سبقت مینماید

بر صاحب خود ببهشت پس برای او تمهید مواضع او میکند

همچنانکه خادم یکی از شما تمهید فرایش او میکند

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در کلمات قصار خود فرموده

« یا ابن آدم کن وصی نفسك و اعمل فی مالک ما تؤثر ان

یعمل فیہ من بعدک » یعنی : ای فرزند آدم خودت وصی خودت

باش و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار میکنی که عمل

کند در آن مال از پس تو . ای عزیز هن :

برك عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری ز بهر کسان

زرو نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

تو با خود بیر توشه خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند وزن

غم خویش درزندگی خور که خویش برده نپردازد از حرص خویش

بغم خوارگی چون سرانگشت تو

نخارد کسی در جهان پشت تو

قال رسول الله (ص) « و اعلموا ان كل امرئ على

قصه پادشاه و وزیر - ۱۴۳ -

ما قدم قادم وعلی ما خلف نادم » .

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین (ع) حضرت خضر (ع) را در خواب دید از او نصیحتی طلب فرمود ؛ خضر کف دس خود را بآنها حضرت نشان داد ، دید بخط سبزی نوشته شده :

قد كنت ميتاً فصرت حياً و عن قليل تعود ميتاً
فابى لدار البقاء بيتاً ودع لدار العناء بيتاً

(مثل سوم)

« قصه پادشاه و وزیر »

نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت و مهربانی داشت با رعیت و پیوسته در اصلاح آنها میکوشید و بامور ایشان میرسید ؛ و آن پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد و مشورت او بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه براینمنوال بود و لکن وزیر بخدمت علماء و صلحاء و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و محبت ایشان را بجان و دل قبول کرده بود و بترك دنیا راغب بود و از جهت تقیه

از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه بخدمت او می‌آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود؛ از غایت اشفاق و مهربانی که بآن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید تا آنکه شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند شاه بوزیر گفت بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چو نیست و مشاهده نمایم آثار باران ها را که در این ایام بر ایشان باریده است؛ وزیر گفت بلی بسیار نیکست، و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می‌گشتند؛ در اثنای سیر بمزبله رسیدند نظر شاه بروشنائی افتاد که از طرف مزبله میتافت، بوزیر گفت از پی این روشنائی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم، پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بنقبی که روشنائی از آنجا می‌تافت، چون نظر کردند مرد درویش بد قیافه را دیدند که جامه های بسیار کهنه پوشیده از جامه هائیکه در مزبله ها اندازند و متکامی از فضله و سرکین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گنجه و طنپوری در دست گرفته و مینوازد و

قصه پادشاه و وزیر - ۱۴۵-

زنی بزشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابرش ایستاده است و هرگاه که شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود و هرگاه که طنبور مینوازد آن زن برایش میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعی که پادشاهان را ستایش کنند و آنمرد نیز زن را تعریف میکند و سیده النساء میخواند و او را بر جمیع زنان تفضیل میدهد! و آن مرد و یکدیگر را بحسن و جمال میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند! پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین برپا ایستاده و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آنحال کثیف تعجب میکردند! بعد مراجعت نمودند.

پادشاه بوزیر گفت: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از اینحال خود دارند در این شب و گمان دارم که هرشب در اینکار باشند؟

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرده گفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را میدانند مثل این مزبله و این دوشخص نماید و خانههای ما

که سعی در بناء و استحكامش میکنیم در نظر آنجماعتی که مساکن سعادت و منازل باقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نصارت حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بد قیافه زشت در نظر ما مینمایند و تعجب آن سعادت‌مندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند !

پادشاه گفت : آیا میشناسی جمعی را که باین صفت **که** بیان کردی موصوف باشند ؟ وزیر گفت بلی !

پادشاه گفت : کیانند ایشان !

وزیر گفت : ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملك و پادشاهی آخرت و لذات آن را دانسته اند و پیوسته طالب سعادت‌های آخرتند - شاه گفت : ملك آخرت کدامست وزیر گفت : آن نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و غنائی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد - پس فی الجمله صفات ملك آخرت را بیان کرد تا آنکه پادشاه گفت : آیا برای داخل شدن آنخانه و فایز شدن بآن سعادت فرزانه راهی و وسیله میدانی ؟ وزیر گفت بلی آنخانه مهیا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید ؛ پادشاه گفت چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه راه نمینمودی و اوصاف

قصه پادشاه و وزیر - ۱۴۷-

آن را برای من بیان نمیکردی؟ گفت از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم؛ پادشاه گفت اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن نمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خیر آن را مشخص نمائیم و بان ظفر یابیم -

وزیر گفت: رخصت میفرمائی که مکرر وصف آخرت را برای شما بیان کنم تا بقین شما زیاده گردد؟

پادشاه گفت: بلکه تورا امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن برنداری بدرستی که این امر عجیب و غریب است که آن را سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد. بعد از این سخنان وزیر پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی فایز شد.

مؤلف گوید: شایسته دیدم در این مقام برای زیادتى بصیرت مؤمنان تبرک جویم بذکر چند کلمه از یکی از خطیب شریفه امیر مؤمنان (ع) - قال:

• احذرزا هذه الدنيا الخداعة الغدارة التي قد تزینت بحلیها و فتنت بفرورها و غرت بآمالها و تشوفت لخطایها فاصبحت كالعروس المجلوة و العیون اليها ناظرة و النفوس بها مشغوفة و القلوب ليها تائقة و هي لازواجهم کلهم

قاتلة فلا الباقي بالمأضي معتبر و لا الاخر بسوء اثر ها علی
الاول مزدجر

یعنی ؛ ای مردم در حذر باشید از این دنیای فریبنده
مکر کننده که خود را آرایش کرده بزینت های خود و
ر بوده است دلها را بیاطلهای خود و فریفته و بیهوده امید وار
کرده بامید های خود و خود را آراسته و بر محلی برآمده
تا بنگرد بکسانیکه خواستکاری میکنند او را پس گردیده
است مانند عروس جلوه داده شده چشمها بسوی او نظر
افکنده اند و نفوس شیفته او شده اند و دلها بسوی او آرزو-
مند گشته اند و او تمامی شوهر های خود را کشته است (۱)
پس نه اشخاصیکه باقی هستند از گذشته ها عبرت میگیرند
و نه آنهایی که در آخر هستند بسبب بدی اثر دنیا با اشخاصی
که در اول بودند خود را از او باز میدارند .

پس حضرت بیان فرمود دنائت و پستی دنیا را بآنکه حق
تعالی دنیا را ز اولیاء و دوستان خود گرفت و گسترانید برای

۱- از حضرت صادق م منقولستکه فرمود دنیا مثل شد برای
حضرت عیسی م بصورت زن کبود چشمی پس حضرت عیسی از او
پرسیدند چند شوهر کرده ای ؟ گفت بسیار است عدد آنها ؛
فرمود همگی را طلاق گفته ای ؟ گفت نه بلکه همگی را کشتم
حضرت فرمود وای بر شوهران باقی تو که چگونه عبرت نی
گیرند از شوهران گذشته تو

دشمنان خود ؛ پس گرامی داشت پیغمبر خود محمد (ص) را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود میبست و موسی کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان میخورد بنحوی که سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده میشد از کثرت لاغری و کمی گوشت بدنش - پس آنحضرت بزهد برخی از انبیاء و اعراضشان از دنیا اشاره کرد آنگاه فرمود : این پیغمبران دنیا را از خود بمنزله مرداری فرض کردند که حلال نیست برای احدی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت خوردند از دنیا بمقداری که نفسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود ؛ و دنیا نزد آنها بمنزله مرداری بود که بوی گند آن شدت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد ؛ پس ایشان از دنیا میگیرند بمقداری که بتکلف ایشان را بمنزل پسرانند و خود را سیر نمیکنند از آن از جهت گند آن و تعجب کنند از کسانی که خود را سیر میکنند و شکم خود را پر میکنند از آن و راضی میشوند بآنکه دنیا نصیب و بهره ایشان باشد ، ابراداران من ؛ بخدا سوگند که دنیا از برای کسیکه خیر خواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است و از مرده مکروه تر است لیکن کسیکه نشو و نما نموده در دباغخانه

بوی گند آنجا را نمی یابد و بوی بد او را اذیت نمیکند چنانکه اذیت میکند کسانی را که از آنجا عبور میکنند یا میشینند نزد ایشان • و نیز آنحضرت فرمود « و اياك ان تغتر بما تری من اخلاذ اهلها و تكالبيهم علیها فانهم كلاب عاویة و سباع ضاریة یهر بعضها علی بعض یاكل عزیزها ذلیلها و کبیرها قلیلها »

یعنی : و مبادا که فریفته شوی بآنچه که میبینی از میل کردن اهل دنیا بدنیای و بر جستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و درندگانی باشند پی صید دونده که بانگ میکنند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ، میخورد آنکه عزیز و غالب است ذلیل خود را و آنکه بسیار است قلیل خود را .

فقیر شوید حکیم سنائی این مطلب را اخذ کرده و بنظم درآورده و فرموده :

اینجهان بر مثال مرداری است کرکسان گرد او هزار هزار
 این مران را همیزند مخاب آن مر این را همیزند منقار
 آخر الامر بگذرند همه وز همه باز ماند این مردار
 ای سنائی از این سگان بزمن گوشه گیر از این جهان هموار
 هان و هان تا ترا چو خود نکنند

نتی ابلیس دیده طرار

قال امیر المؤمنین (ع) :

« و الله ل دنیا که هذ هون فی عیبی عن عراق خنزیر فی
 ید مجذوم » یعنی: بخدا سوگند که این دنیای شما خوار
 تر است در دیدگان من از استخوان بی گوشت خوکی که
 باشد در دست صاحب جذام و این نهایت تحقیر است
 از دنیا چه استخوان از هر چیز بیقدری خوار تر است
 خصوص اگر از خوک باشد و خصوص اگر در دست مجذوم
 باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست .

(مثل چهارم)

برای اشخاصی است که عمری بنعمت حق تعالی گذرانیده
 و چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد کفران نعم کرده و روی
 از منعم حقیقی تافتند و بسوی غیر خدا شناختند و مرتکب
 شدند آنچه را که شایسته آنها نبود .

و این مثل را شیخنا البهائی در کشکول ذکر نموده و
 آن را بنظم در آورده و ما اینجا اکتفا بهمان نظم شریف
 نموده و آن را از کشکول نقل مینمائیم :

(حکایت عابد و سک)

عابدی در کوه لبنان بد مقیم در بن غاری چو اصحاب رقیم
 روی دل از غیر حق بر تافته گنج عزت را ز عزلت یافته

روزها میبود مشغول صیام یک‌ته نان میرسیدش وقت شام
نصف آنشامش بدی نصفی سحور و زقناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالتش میگذشت نامدی از گوه هرگز سوی دشت
از قضا یکشب نیامد آن رغیف شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف
گرده مغرب را ادا وانگه عشا دل پر از وسواس و در فکر غذا
بسکه بود از بهر قوتش اضطراب نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زان مقام دلپذیر بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه بقرب آن جبل اهل آنقریه همه گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد گبر او را یکدو نان جو بداد
عابد آن نان بستند و شکرش بگفت وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر تا کند افطار بر خمیر شمیر
در سرای گبر بدگر کین سگی مانده از جوع استخوانی و رگی
پیش او گر خط پرکاری کشی شکل نان بیند بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگنرد لفظ خیر خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد پو گرفت از پی او رفت و رخت او گرفت
زاندونان عابد یکی پیشش فکد پس روانشد تا نیابد و گوزند
سک بخورد آن نان و از پی آمدش تا مگر بار دگر آزارش
عابد آن نان دگر دادش روان تا که باشد از عذابش در امان
کلب آن نان دگر را نیز خورد پس روان گردید از دنبال مرد

همچو سایه از پی او میدوید عفف میگرد رختش میدرید
گفت عابد چون بدید این ماجرا من سگی چون تو ندیدم بیحیا
صاحبت غیر دونان چیزی نداد و اندونان را بستدی ای کج نهاد
دیگرم از پی دویدن بهر چیست وینهمه ر ختم دریدن بهر چیست
سگ بنطق آمد که ای صاحب کمال بیحیا من نیستم چشمت بمال
هست از وقتیکه بودم من صغیر مسکنم کاشانه این گبر پیر
گوسفندش را شبانی میکنم خانه اش را پاسبانی میکنم
که بمن از لطف نانی می دهد گاه مشت استخوانی می دهد
گاه از یادش رود اطعام من در مجاعت تلخ گردد گاه من
روزگاری بگذرد کاین ناتوان نه زنان یابد نشان نه ز استخوان
گاه هم باشه که این گبر کهن نان نیابد بهر خود نه بهر من
چونکه بر درگاه او پرورده ام رو بدر گاه دگر ناورده ام
هست کارم بر در این پیر گبر گاه شکر نعمت او گاه صبر
تو که نامد یکشبی نانت بدست در بنای صبر تو آمد شکست
از در رزاق رو بر تافتی بر در گبری روان بشتافتی
بهر نانی دوست را بگذاشتی کرده با دشمن او آشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین بیحیا تر کیست من یا تو بین
مرد عابد زین سخن مدهوش شد دست خود بر سر زد و بیهوش شد
ای سگ نفس بهائی باد گبر این قناعت از سگ آن گبر پیر

بر تو گر از صبر نکشاید دری
از سکه گر کین کبران کمتری

مؤلف گوید چه نیکوست در این مقام نقل اینکلام از
شیخ سعدی که گفته : اجل کائنات از روی ظاهر آدمی است
و ادل موجودات سکه ، باتفاق خرد مندان سکه حق شناس
به از آدمی ناسپاس :

سگی را لقمه هرگز فراموش نگردد گرزنی صد نوبتش سنک
و گر عمری نوازی سفله را بکمتر چیزی آید باتو در جنک
چقدر شایسته است در اینجا ذکر اینخبر شریف که دل را
تورانی و چشم را روشن میکند :

« حکایت غلام حضرت صادق (ع) »

روایت است که حضرت صادق (ع) را غلامی بود که هرگاه
آنحضرت سواره بمسجد میرفت آنغلام همراه بود و چون آن
حضرت از استر پیاده میگشت و داخل مسجد میشد آنغلام
استرا نگاه میداشت تا آنجناب مزاجعت کند ؛ اتفاقاً در
یکی از روزها که آنغلام بر در مسجد نشسته و استرا نگاه
داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی
از آنها رو کرد بغلام و گفت : میل داری که از آقای خود
حضرت صادق (ع) خواهش کنی که مرا بجای تو قرار دهد
و من غلام او باشم و بجای تو بمانم و مالم را بتو بدهم و من

حکایت غلام حضرت صادق - ۱۵۵ -

مال بسیار از هر گونه دارم تو برو و آنمالها را برای خود قبض کن و من بجای تو اینجا میمانم - غلام گفت از آقای خود خواهش میکنم این را ؛ پس رفت خدمت حضرت و عرض کرد فدایت شوم میدانی خدمت مرا نسبت بخودت و طول خدمتتم را پس هر گاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد ؟ فرمود : من آن را بتو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع میکنم تو را

پس غلام قصه آنمرد خراسانی را با خویش برای آنجناب حکایت کرد - حضرت فرمود اگر تو بی میل شده در خدمت ما و آنمرد رغبت کرده بخدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تورا - پس چون غلام پشت کرد برفتن حضرت او را طلبید و فرمود بجهت طول خدمت تو در نزد ما يك نصیحتی تورا بکنم آنوقت مختاری در کار خود و آن نصیحت اینست که چون روز قیامت شود حضرت رسول (ص) آویخته و جسیده باشد بنور الله و امیر المؤمنین (ع) آویخته باشد برسول خدا و ائمه (ع) آویخته باشند بامیر المؤمنین و شعیبان ما آویخته باشند بما پس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجا بیکه ما وارد شویم -

غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت شما جانی

نمیروم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار میکنم آخرت را بر دنیا و بیرون رفت بسوی آنمرد - مرد خراسانی گفت ای غلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق (ع) بغیر آن روئی که با آن خدمت آنحضرت رفتی ؟ غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد خدمت آنجناب ؛ حضرت قبول فرمود و لاء او را و امر کرد هزار اشرفی بغلام دادند .

این فقیر نیز خدمت آنحضرت عرض میکنم :
ای آقای من ؛ من تا خود را شناختم خود را بر در خانه شما دیده‌ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پرورده‌ام امید آنست که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من بلسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه میدارم :

عن حماکم کیف انصرف و هواکم لی به شرف
سیدی لاعشت یوم اری فی سوی ابوابکم اقف

(مثل پنجم)

« برای دنائت و پستی جهل و تحریص »
« بر علم و هنر »

ابوالقاسم راغب اصفهانی در کتاب ذریعه آورده که مرد حکیم دانائی وارد شد بر مردی دید معانه آراسته و فرشهای

ملوکانه پهن کرده و لکن صاحب منزل مردی است جاهل و نادان عاری از حلیه علم و خالی از فضیلت و بصورت انسان! آن حکیم که چنین دید تف افکند بصورت او؛ آن مرد از این کار حکیم بر آشفت و گفت این چه سفاهت و بیخردی بود که از تو سر زد ای حکیم؟ حکیم فرمود: این سفاهت نبود بلکه حکمت بود. زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند و من ندیدم در منزل تو پست تر از تو جایی را لاجرم ترا شایسته اینکار دیدم پس آب دهان خود را بصورت تو افکندم.

مؤلف گوید که تنبیه فرمود این مرد دانا بر قباحت و دنائت جهل و آنکه قبح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زائل نخواهد شد و لکن مخفی نماند که فضیلت برای علم و قتیست که با عمل منضم گردد و این فضیلت با آن خصلت شریفه توام شود.

و لقد احاد من قال :

نیست از بهر آسمان ازل تردبان پایه به ز علم و عمل
علم سوی در اله برد نه سوی ملک و مال و جاه برد
هر کرا علم نیست گمراهست دست او زانسرای کوتاهست
کار بی علم تخم در شوراست علم بی کار زنده دوگوراست
حجت ایزدی است در گردن خواندن علم و کار نا کردن

آنچه دانسته بکار در آر خواندن علم جوی از پی کار
تا تو در علم با عمل نرسی عالمی فاضلی ولی نه کسی
علم در مزبله فرو ناید که قدم با حدث نمی پاید
چند از این ترهات محمالی چشمها درد و لاف کحالی
دانش آن خوبتر ز بهر بسیج که بدانی که می ندانی هیچ
قال عیسی بن مریم ۴ : « اشقی الناس من هو معروف
عند الناس بعلمه مجهول بعمله » یعنی حضرت عیسی ع فرمود
شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم بعلم
و مجهول باشد بعمل .

حکیم سنائی فرموده :

ای هوا های تو خدا انگیز وی خدایان تو خدا آزار
ره رها کرده از آنی کم عز ندانسته از آنی خوار
علم کز تو تو را نه بستاند جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آنکه از او بشنوی گفت و نشنوی کردار
عالمت غافل است و تو غافل خفته را خفته کی کند بیدار
کی در آید فرشته تا نکنی سک زردردور و صورت از دیوار
ده بود آن نه دل که اندر وی کاو و خر باشد و ضیاع و عقار
سائق و قاعد صراط الله به زقرآن میدان و به ز اخبار

دعاهای معتبر در زمان غیبت - ۱۵۹ -

تمام شد آنچه مقدر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیر الوری جناب امام حسن مجتبی (ع) سنه ۱۳۴۷ . چون این رساله در اینماه شریف تمام شد مناسب است که بدو دعای شریف ختم شود :

اول - شیخ منید در کتاب مقننه روایت کرده از ثقة جلیل القدر علی بن مهزیار از حضرت ابو جعفر جواد (ع) که مستحب است بسیار بگوئی در هر وقت از شب با روز این ماه از اول تا باخر آن :

« یا ذا الذی کان قبل کل شیء ثم خلق کل شیء ثم بقی و یغنی کل شیء یا ذا الذی لیس کمثله شیء و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی و لا فی الارضین السفلی و لا فوقهن و لا تحتهن و لا بینهن اله یعبد غیره لك الحمد حمداً لا یقوی علی احصائه الا انت فصل علی محمد و آل محمد صلواة لا یقوی علی احصائها الا انت »
دوم - شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که

حضرت امام جعفر صادق (ع) این دعا را تعلیم زراره فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند

« اللهم عرفنی تفسک فانک ان لم تعرفنی تفسک لم اعرف نبيک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجبتک اللهم عرفنی حجبتک فانک ان لم تعرفنی حجبتک ضللت عن دینی »

-۱۶۰- دعای معتبر در زمان غیبت

بدانکه علماء نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمار غیبت دعاء برای امام زمان (ع) و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است ؛ و از جمله دعاها که وارد شده آنستکه همیشه بگوئی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او (ص)

« اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و ناصرأ و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه بها طویلاً »

(کتبه العبد عباس القمی)



شماره‌نامه کتاب :

- نام کتاب : داستانهای سفر آخرت
- مؤلف : حاج شیخ عباس محدث قمی
- ناشر : انتشارات علمی - قم
- نوبت چاپ : اول
- تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه
- تاریخ انتشار : بهار ۱۳۶۹
- قطع و صفحه : ۱۶۰ صفحه جیبی
- چاپ : چاپ صدرا - قم
- ۲۵۰ ریال